Taher Badakhshi Institute

مجموعه مقالات

طاهر بدخشی

ناشر

انستیتوت طاهر بدخشی

برلین / آلمان

کابل/ افغانستان

Citation: Taher Badakhshi, The Defence. Journal of the Taher Badakhshi Institute, P. 67-129, 1: 2022

استناد / نقل قول: طاهر بدخشی، مجله پژوهشکده طاهر بدخشی

صفحه ۶۷-۱۲۹، ۲۰۲۲

دفاعیۀ م. طاهر بدخشی
در مقابل ادعای مدعی‌العموم ولایت کابل

فهرست:

«صورت دعوی» مدعی‌العموم حکومت افغانستان علیه روشنفکران مبارز سال ۱۳٤۸ش. ـ ۱۹٦۹م. به دیوان امنیت عامهٔ کابل

من محمد امین نیازی مساعد اول سارنوالی ولایت کابل در حالی‌که مکلف قانونی بوده و می‌باشم، بالای همین مدعی‌علیهم (۲۱ نفر ...) چنین اقامهٔ دعوی صحیح و شرعی می‌دارم:

اوراق دوسیهٔ ضخیم نسبتی مظاهره‌چیان که خلاف قانون به یک بی‌نظمی مطلق و اخلال امنیت منطقه و زدوخوردهای بی‌مورد اقدام و عملاً داخل صحنه شده بودند که سرغنه و محرکین درجه اول آنها همین مدعی‌علیهم مذکوران بود، مستدل به دلایل اثباتیهٔ جرم‌شان که مشتمل جمع‌آوری استدلالات و آثار و شواهد مثبتهٔ مؤظفین مأمورین ضبط قضایی در محضر اظهارات خلاف قانون‌شان بعد از نظریات مفصل هیئت تحقیق غرض انفصال قانونی واصل، قراری‌که اوراق نسبتی‌شان در بارهٔ هرکدام طور مفصل ملاحظه و مطالعه گردید، از ملاحظه و مطالعهٔ اوراق چنین اثبات می‌گردد:

از دو سه سال به این طرف بعضی از طبقات که خود را روشنفکر دانسته، بدون این‌که تمام وجایب قانونی فردی و اجتماعی را در نظر بگیرند، به خودسری‌ها و عدول از حدود قانون شرع و هدایت قانون اساسی را غلط مطابق مقاصد و مرام ناجایز خود تعبیر نموده و مکلفیت‌های فردی و ملی را که مواد ۲۶ ـ ۴۰ قانون اساسی به آن‌ها متوجه ساخته و یا وظایفی را که به اساس مواد ۲۶، ۳۴ و ۹۴ قانون اساسی به حکومت تفویض گردیده، هیچ در نظر نگرفته و به آن خود را مقید ندانسته، به بعضی خودسری‌ها و تحریکات و تولید تشنجات و ناآرامی‌ها پرداخته، خاصتاً مادهٔ ۳۲ قانون اساسی را به زعم خود تحریف و تعبیر و به اساس آن به مظاهرات و اعتصابات ناجایز و خلاف قانون پرداخته اند. با وجودی که غیر قانونی‌بودن این مظاهرات چند بار از طرف مؤظفین حکومت اعلان گردیده، ولی با وصف آن مدعی‌علیهم مذکوران که سرکردهٔ اول‌شان **طاهر بدخشی** بوده، به اوامر و قوانین اطاعت نکرده رویهمرفته به تحریکات و فعالیت‌های ضد قانونی می‌افزودند و اذهان طبقات کسبه و مسکونین منطقه را مغشوش می‌نمودند که از جمله مظاهرات اخیر پوهنتون و ابن‌سینا به شمول بعضی مکاتب دیگر نیز تماماً از تحریکات همین مدعی‌علیهم که به قسم سرکرده و محارک‌شان بوده، شروع شده که در حصهٔ هرکدام‌شان طور مفصل چه به صورت تنهایی و چه دسته‌بندی قرار ذیل توضیحات و اقامهٔ دعوی می‌گردد:

...

...

۱ـ محمد طاهر بدخشی مدعی‌علیه مذکور منسوب به جمعیت خلق بوده، در تمام مظاهرات سال ۴۸ اشتراک و بیانیه‌ها داده که در آن حکومت افغانستان را ارتجاعی خوانده و هم‌بستگی آن را به زابلی[۱] و ناشر[۲] و امثال آن‌ها اظهار و حکمروایی توسط اشخاص فوق وانموده کرده و پشتیبانی از کانکورزده‌گان نموده و از طرق استفاده از طریقهٔ اخذ محصول مواشی در اطراف، بیانیهٔ غلط داده تا اذهان مردم را علیه حکومت به احساسات آورد و حکومت را در انتخابات ۴۸ دخیل دانسته ... چنانچه خودش معترف و محضر مذکور ضمیمهٔ اوراق است. چنانچه در بعضی بیانیه‌های خود، مردم را به گرفتن شمشیر واضحاً دعوت نموده تا یک اغتشاش و بغاوت خلق گردد؛ قضا را خون‌خوار و حکومت را خاین خوانده که این حرکات و گفتار مذکور تماماً اهانت به مأمورین و حکومت و به میان‌آوردن یک هرج و مرج بوده که دایماً به سعی باالفساد و روی‌کارنمودن یک اغتشاش کوشیده است؛ مخالف مواد ۳۲ و ۴۰ قانون اساسی بوده و مطابق مادهٔ ۱۳۶ و ۱۴۱ و ۱۳۲ اصول‌نامهٔ امنیت عامه با درنظرداشتن هدایت فقه حنفی مسؤول و مستوجب مجازات است.

۲ ـ بحرالدین باعث منسوب به جمعیت خلق بوده، اگرچه خودش، از اشتراک خود در مظاهرات انکار است، ولی نظر به محضر ضمیمهٔ اوراق که پولیس به تاریخ ۴۸/۳/۱۶ ثبت و گرفته است، مدعی‌علیه مذکور محصلین را به اتحاد و جنگ با حکومت دعوت نموده، دین اسلام را مطابق اساسات کمونیستی خوانده و محصلین را به خطابه‌های تحریک‌آمیز خونین از صنوف‌رفتن مانع شده

---

۱ ـ عبدالمجید زابلی (۱۲۷۵ـ ۱۳۷۷خ) تاجر، وزیر اقتصاد ملی در کابینهٔ هاشم خان و شاه محمود خان بین سالهای (۱۳۱۵ الی ۱۳۲۸خ)، از سال ۱۹۴۹ به بعد در امریکا مسکن گزید. عبدالمجید زابلی در کنار محمد گل مهمند و سردار محمد داود و تعدادی از اعضای برجستهٔ ویش زلمیان مانند محمد حسن صافی از چهره‌های شاخصی به شمار می‌آید که بنا بر باورهای تبعیض‌آمیز و برتری‌جویانهٔ قومی، در تضعیف «روایت ملیِ» «داعیهٔ پشتونستان» که آن زمان مورد نظر اکثر روشنفکران عمدتاً غیرپشتون جنبش‌مشروطه‌خواهی و ملی‌اندیش بود و تقلیل و تبدیل آن به «روایت قومی» نقش اساسی داشته است. همچنان وی از مخالفین «دموکراسی» خواهی در کشور شناخته شده است.

۲ ـ غلام سرور ناشر (۱۹۲۲ ـ ۱۹۸۴ م) رئیس شرکت سپین زر قندز و از ندیمان نزدیک محمد ظاهر شاه آخرین پادشاه افغانستان.

و مردم را به انقلاب خونین سعی بالفساد دعوت داده است که دعوت‌ها و تحرکات مذکور مخالف مواد ۳۲ ـ ۴۰ قانون اساسی و بند دوم مادهٔ ۳۳ قانون مطبوعات بوده، مطابق مواد ۱۳۶ـ ۱۴۱ـ ۱۴۳ اصول‌نامهٔ امنیت عامه با درنظرداشت فقه حنفی مسؤول و مستوجب مجازات است.

...

...

بناءً از شما محترم رئیس صاحب و هیئت محترم امنیت عامه به ملاحظهٔ اوراق تحقیق و محاضری که پولیس حین فعالیت‌های ناجایز مدعی‌علیهم به دست آورده ضم اوراق است و اعترافات در جریان تحقیق نزد پولیس و هیئت تحقیق نموده اند؛ و دلایل متذکرهٔ فوق مطابق مواد قانونی و مطالبهٔ این‌جانب مدعی‌العموم، مدعی‌علیهم مذکوران را به مجازات شدیدشان که مطابق حال و جرایم مرتکبهٔ‌شان بوده باشد، برسانید تا پند خودشان و عبرت دیگران گردد.

با احترام

محمد امین نیازی ۱۳۴۸/۵/۲۸

مقدمهٔ دفاعنامه

الف: وظایف قوهٔ قضاییه در این تحول از همه مهم‌تر است:

طوری که در مواد (۹۹ و ۱۰۷) هم آمده، در مادهٔ (۱۰۲) قانون اساسی واضحاً گفته می‌شود:

«محاکم در قضایای مورد رسیدگی خود احکام این قانون اساسی و قوانین دولت را تطبیق می کنند ...».

در این‌جا جناب قاضی را به مقدمهٔ قانون اساسی متوجه می‌سازم که می گوید: «با درک تحولات تاریخی که در زندگی ما به حیث یک ملت و یک جزء جامعهٔ بشری به وقوع پیوسته ... این قانون اساسی را ...وضع کردیم» و خواهش می کنم که قضات با عمیق‌شدن و درک روحیهٔ مترقی و ملفوف این مقدمه، مواد (۳۱ و ۳۲) را یک بار دیگر از نظر بگذرانند و متوجه باشند که نه تنها باید این مواد قانون اساسی تطبیق شود؛ بلکه قوهٔ قضاییه به حیث یک جزء دولت طبق مادهٔ (۲۶) «... به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف است» و جداً متوجه باشند که آزادی من به حیث یک تطبیق کنندهٔ قانون اساسی که «در تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر» سهم گرفته، در اجتماعی کاملاً مسالمت‌آمیز در یک محل غیر راه عامه، یک خطابهٔ سراپا قانونی داده ام و به قانون‌شکنان و متجاوزین به حقوق مردم انتقاد کرده ام؛ حمایت کرده ام تا منظور «انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان» برآید.

ب: در بارهٔ قوهٔ اجراییه

چون سارنوال مأمور قوهٔ اجراییه است و قوهٔ اجراییه است که در این دعوی علیه من به نمایندگی دولت حرف می‌زند، گذشته از بغرنج بودن ذات دولت، تغییرات شکلی آن در طول زمان و تأثیر مبارزات مردم در تحدید وظایف آن از واهمهٔ بی‌جای سیاسی لفظ دولت، باید دو نکته را هم ورای مورد این مدعی جزء دولت به قضات حالی کنم که این قوهٔ اجراییه چه تقصیری در این جریانات تحولی – ادعایی خود دولت دارد. و چطور عمداً در مدت پنج سال خلاهای قانونی پُر نشده و در

مقابل دموکراسی شکلی و معمولی، عدم صداقت اکثریت کارکنان آن تا سویهٔ بالا ثابت است و گستاخانه «نارسایی و نادانی» مردم زحمت‌کش و غیور افغانستان را بهانه قرار می‌دهند.

۱ - عدم آمادگی سیاسی پولیس و سارنوال در مدت پنج سال برای حکومت ترتیبی جُرم است:

طوری‌که در فقرهٔ ۳ مادهٔ ۱۲۶ قانون اساسی به حکومت انتقالی وظیفه داده شده بود که «... تدابیر لازمی آماده ساختن زمینه برای تطبیق احکام این قانون اساسی اتخاذ نماید» و هم در مادهٔ ۹۴ قانون اساسی به صراحت گفته شده است که «تعمیل احکام این قانون اساسی و تمام قوانین ... اتخاذ تدابیر لازم جهت برقراری نظم و امن عامه ... انکشاف وضع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم ... وظیفهٔ حکومت می‌باشد». حال می‌بینیم در مدت این پنج‌سال که در عصر سرعت راکت، کم‌تر از پنجاه سال اهمیت ندارد، این وظایف ابتدایی یک حکومت دموکرات شکلی چقدر عملی شده است و آیا واقعاً موانعی وجود داشته یا عمداً تعلل شده و به تبلیغات صرف آن اکتفا گردیده است. تا جایی که می‌بینم نه آن وظیفهٔ حکومت انتقالی و نه وظایف جاریهٔ قانونی حکومات مابعد آن به صورت حتم و با حسن نیت تعمیل شده است. چنانچه در برخورد سارنوال در مقابل جریدهٔ «خلق» و مسؤولان جریدهٔ «پیام امروز» و خصوصاً از طرح و اقامهٔ دعوی سارنوال در مقابل متهمین مظاهرات ۲۵ جوزای سال ۴۷ و حکم عجولانه و غیر منصفانه و بی‌مثال محکمهٔ ابتداییه (در تاریخ نزدیک، فقط در حکومت دیکتاتوری نظامی یونان برای یک محصل مظاهره‌چی بیست سال طلب حبس شده است و بس که آن هم مورد اعتراض تمام جهان واقع گردید.) و بالاخره فیصلهٔ استیناف برای هر شاگرد سیاست و حقوق و باخبر از دموکراسی معمولی معلوم شد که قانون اساسی چیزی و قوانین عملی چیز دیگری است. قانون اساسی راهی را نشان داده است و این‌ها به همان روش کلاسیک استبدادی ادامه داده اند. اگر چنین نبود، آیا برای یک اشتراک‌کننده در یک مظاهرهٔ خیابانی و آن‌هم محصل صنف (۲)، ۱۲ سال حبس داده می‌شود که حتا موجب تعجب کارکنان یک رادیوی معروف بین‌المللی شد و چنانچه در تحت فشار ذهنیت عامه و مشورهٔ خجولانه حقوق‌دان‌های خود دولت، محکمهٔ استیناف نُه سال این حبس را تقلیل داد که تماماً ادعای پولیس و سارنوال را بی‌اساس نشان داد؛ و یقین است در آخرین مراتب قضایی امنیت عامه که اشخاص حقوق‌دان و با سابقهٔ خوب و ادعاهای انصاف و بی‌غرض وجود دارند، روشی به شکل روش قضایی ممالک پیش‌رفته پیش‌گرفته شود، و این فیصله هم بشکند. یک مبتدی علم حقوق و فقه وقتی‌که طرح آن دعوی فرمایشی و

ارعاب‌کننده را با ادبیات غیر وارد آن مطالعه می‌کند، غیر واردبودن در موضوع سیاسی و مدنی و ناشی‌گری سارنوال را با بیچارگی آن آشکارا می‌بیند!

در حصهٔ عدم آمادگی سیاسی و حقوقی پولیس هیچ دلیل مهم‌تر از جریان تحقیقات خودم نیست؛ زیرا در این جریان معلوم شد که آماده‌ترین مستنطق آن آماده ساخته نشده است. من و دیگر اشخاصی که زیر تحقیق بودیم، مجبور بودیم که فرق دولت و حکومت، عدم مسؤولیت سلطنت و معنی جداشدن حکومت را با معنی لغات ارتجاع و خاین، حتا املای کلمات روزمره را به آن‌ها بگوییم. آیا شرم‌آور نیست که در نیمهٔ دوم قرن بیست، وقتی که ملل متحد دههٔ زوال استعمار را اعلام می‌کند، پولیس تعلیم‌یافتهٔ حکومتی که خود را در صف مخالفین استعمار می‌داند، از ما سوال می‌کند که چرا استعمار کهن را تقبیح کرده اید؟ وقتی که در جواب نوشتم آقایان! خطابهٔ پادشاه مملکت، صدراعظم، نمایندهٔ کشور در ملل‌متحد را یک‌بار دیگر بخوانید که استعمار چه قسم تقبیح شده و اعلامیه‌های باندونگ، قاهره، بلگراد و منشور ملل‌متحد که مورد تأیید دولت افغانستان است، چنین وظیفه را در مقابل ما قرار داده است؛ آن‌ها بلاجواب شده، گریز کرده می‌پرسیدند که چرا قاضی‌های رشوت‌خور را انتقاد کرده اید. یاللعجب! آن‌ها متوجه نمی‌شدند که کلمهٔ قاضی با لفظ رشوت‌خوار قید شده و در اصول‌نامهٔ جرایم مأمورین، فصلی است برای رشوت و جزاهای آن، که پولیس به تعقیب آنها خودش مکلف است، چطور کسانی را که رشوت‌خوار را تقبیح می‌کنند، تعقیب می‌کند! یا پولیس مانند کنترول‌کنندگان افکار قرون وسطی از ما سوال می‌کرد که چرا گفته اید که وظیفهٔ روشنفکران تبلیغ است. ما گفتیم: بابا شما بگویید که یک روشنفکر، که سرمایه‌ای جز معلومات و وسیله‌ای جز دانش ندارد، در حیات ملی چگونه اشتراک کند؟ این وظیفهٔ ماست که به سویهٔ قانون اساسی تعیین شده است! در مادهٔ «۴۰» آمده که مردم افغانستان که ما هم جزء آن هستیم در حیات ملی و منافع وطن اشتراک کند. تبلیغ دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک قانون اساسی و تمثیل آن به اشکال متینگ، سخنرانی، مظاهره، اعتصابات و تأسیس جمعیت‌ها و احزاب به منافع وطن بوده و اجرای این اعمال بدون مصلحت و اطلاع قبلی به دولت به ابتکار خود، همه اشتراک در حیات ملی است. و متینگ‌ها، مظاهرات، جراید و روزنامه‌ها، مخالفت قانونی با حکومت، انتقاد از اهل دولت از «مقتضیات عصر است».

ما این عدم آمادگی سیاسی و حقوقی و مدنی پولیس و سارنوال را برای یک حکومتی که در پهلوی وظایف عادی در چنین جامعهٔ استبدادزده، وظایف تربیتی نیز دارد، مربوط دانسته و آن را به حیث **جُرم ملی** اعلام می‌کنیم؛ زیرا در مدت پنج سال نه تنها به شکل سکالرشیب‌ها، حتا به شکل تعلیم اساسی می‌توانست جوانان با استعداد وطن را به کشورهای پیشرفته که اقلاً در اَشکال حیات اجتماعی و سیاسی، اساسات دموکراسی را عملی و مراعات می‌کنند بفرستد، که حالا یک تعداد پولیس و سارنوال اقلاً، معنی نوشته‌ها و گفتارهای روشنفکران و مبارزان اجتماعی را می‌فهمیدند و می‌دانستند که این گفتار و اعمال حق طبیعی یک فرد بوده و به مطالب آزادی فکر و بیان و پروگرام احزاب سیاسی و غیره وارد می‌بودند، و اصطلاحات مبادی حقوق و سیاست را می‌دانستند.

۲ - روحیهٔ طرح و اقامهٔ دعوی از طرف سارنوال غیردموکراتیک بوده، به اساس ارعاب مردم و انتقام از شخص است:

تا جایی که در این پنج سال در برخورد شخصی و رسمی پولیس و سارنوال و مقامات امنی و عدلی دیده می‌شود، هنوز رد پای خواب دوشین استبداد و حق‌نداشتن مردم، از سر آنها نرفته و نمی‌دانند که «منظور از تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر» یعنی چه؟

جناب سارنوال و قاضی محترم! از شما می‌پرسم که «مقتضیات عصر که حیات ملی افغانستان باید مطابق آن با در نظرگرفتن تاریخ و فرهنگ ملی» تنظیم شود، آیا بدون اصول مسلم و جهان‌شمول دموکراسی و سوسیالیزم کدام چیزی دیگری هم بوده می‌تواند که به صورت رسمی تمام دولت‌های جهان، آن را در منشور ملل‌متحد دربست قبول کرده و تعمیل آن را وعده داده اند؟

این آقایان بدبختانه به اثر غفلت حکومت از الفبای دموکراسی خبر نداشته و از لفظ سوسیالیزم نفرت دارند؛ چون‌که آن‌ها زادهٔ شب‌های سیاه و تیرهٔ استبداد هستند. کسانی را که خبر از طلوع خورشیدِ حقیقت، عدالت و دموکراسی بدهند، چون بوم تعقیب می‌کنند، چون‌که آن را تجاوز بر دامن مادر شب و سیاهی می‌دانند. ما در این محکمه اعلام می‌کنیم که این تجاوز عادلانه بر تاریکی‌های مخوف شب‌های سیاه را آغاز کرده ایم و لشکر ظفرنمون افکار انسان‌دوستی به طرف این قلعهٔ کهنه و دژِ ظلم و ستم در حالت پرورش است!

آن‌ها نمی‌دانند که قانون اساسی «به منظور تأمین عدالت و مساوات» وضع شده، لذا عدم مساوات قبلی باید توسط مبارزه و تبلیغ از بین برود، و کسانی که از رفع تبعیض و ضرورت مبرم آن حرف می‌زنند، در حقیقت گامی در راه تحقق دموکراسی می‌گذارند، نه در راه اخلال امنیت عامه. فقط امنیت غاصبانه و زورآورانهٔ یک اقلیت کوچک از نگاه خودشان، راستی که اخلال می‌شود! پولیس، سارنوال طبق ادعای خودشان حافظ امنیت عامه هستند نه از نیت خاصه. لذا: طرفداران عامه را، ما را چرا به خاطر خواص تعقیب و گرفتار می‌کنند و به محاکمه می‌کشند؟ آن‌ها نمی‌دانند که قانون اساسی به «منظور تنظیم شئون و ارکان دولت» وضع شده است. و باید راجع به وزیر فاسد، والی قانون‌ناشناس، قاضی رشوت‌خوار و پولیس لت‌وکوب‌کن حرف زد و انتقاد کرد. کسی که می‌گوید پولیس، دولتی باشد نه حکومتی و آلهٔ استعمال مقاصد صدراعظم و وزیر داخله و قوماندان‌ها، و پولیس ملی باشد نه آلهٔ دست و معاون استعمار بین‌المللی، در حقیقت دعوت قانون اساسی را برای اشتراک در حیات ملی لبیک گفته و به «تنظیم شئون و ارکان دولت برای تأمین رفاه افراد ...» اشاره کرده است و حد اقل قابل تعقیب و گرفتاری نیست. این‌جانب در گرفتاری مظاهرهٔ سه عقرب سال ۱۳۴۴ به هیأت تحقیق و قوماندانی عمومی پولیس و والی وقت گفته بودم که لطفاً:

یا مکن با پیل‌بانان دوستی   یا بنا کن خانه‌ای درخورد پیل

تحول و دموکراسی و قانون اساسی به فهمیدن احتیاج دارد. چون دولت و مردم مقابل هم قرار می‌گیرند، این چیزها را کوشش کنیم بفهمیم. ما تا اندازه‌ای خود را وارد ساخته ایم؛ اما شما یک کورس تدریس، تفهیم و تفسیر قانون اساسی، حقوق اساسی و مبادی سیاست به کدر پولیس و سارنوال‌ها دایر کنید تا آن‌ها بدانند که: «آزادی حق طبیعی انسان است» و «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد». حالا اگر این کورس یک ساله دایر می‌شد، چار دوره پولیس و سارنوالِ وارد در موضوعات جدید، از آن فارغ می‌شد و این مشکلات که از بی‌سوادی محض به میان آمده به وجود نمی‌آمد و می‌دانست وقتی‌که کدام قانونی برای اجتماعات به وجود نیامده باشد، تشکیل یک اجتماع و میتینگ آرام جُرم نیست. و اگر او می‌خواند و روحیه و مفهوم دموکراتیک مادهٔ ۳۱ را می‌دانست که گفته: «آزادی فکر و بیان از تعرض مصون است و هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیلهٔ گفتار ... اظهار کند»، هیچ وقت از **طاهر بدخشی** سوال نمی‌کرد که چرا در یک اجتماع آرام روز بین‌المللی کارگران سخنرانی کرده ای و

چرا نشرات ارتجاعی و تحریک‌آمیز جراید (گهیز[3] و خیبر[4]) را مخالف تحول و قانون اساسی خوانده ای و به گردانندگان پشت پردهٔ آنها[5] که در نهضت استقلال خیانت کرده و با سازش دولت برتانیهٔ استعمارگر و دشمن از (تجدد) جلوگیری کرده و تهمت تکفیر را به آزادی‌خواهان غیور، مشروطه‌طلبان و دموکرات‌های صدیق نسبت داده بودند، اشاره کرده ای!

جناب قاضی! باور کنید که پولیس و سارنوال کلمهٔ دموکراسی را با تمسخر عوض کلمهٔ انارشی استعمال می‌کنند و بر کلمات حزب سیاسی، اعتصاب و مظاهره، دشمنانه می‌نگرند. قانون عادی را بر قانون اساسی ترجیح می‌دهند، از تحول و نهضت نفرت دارند. این نفرت خود را هم در نظر و هم در عمل پنهان نمی‌کنند و همیشه به ماده‌های ۶۲ تا ۶۵ یا ۱۴۱ قانون جرایم که قبل از قانون اساسی در پایان دورهٔ دیکتاتوری[6] حکومت گذشته به ادامهٔ روحیهٔ استبدادی که برای ارعاب و تخویف، تدوین و تنفیذ شده بود، پناه می‌برند. نمی‌دانم شما از نگاه حقوقی در این باره چه می‌گویید، زیرا یک حصهٔ آن مانند تبعید، اعمال شاقه و جزاهای مخالف کرامت انسانی مطابق قانون اساسی جدید الغاء شده است. آیا ما را غیرعادلانه به اساس اقامهٔ دعوی سارنوال که روحیهٔ غیردموکراتیک داشته و به اساس ارعاب مردم (از سهم‌گرفتن در مبارزات ضد ظلم و ستم و حرکات گویا غیر قانونی بترساند) و به اساس توصیهٔ متنفذین بیروکرات و سرمایه‌دار و اشراف که آن‌ها را انتقاد کرده ام و می‌خواهند انتقام بگیرند محکوم می‌کنید. درحالی‌که اصلاً این دعوی وارد نبوده غیر قابل سمع است.

مسؤولیت آینده و قضاوت عامه را آگاهانه و دوراندیشانه مد نظر گرفته از خراب شدن سجل، کسر معاش و تهدید نترسیده و به وعده و تطمیع‌های پا در هوا دل نبسته، با قضاوت و با حکم وجدان بشری و اسلامی با در نظرگرفتن روحیهٔ قانون اساسی و دموکراسی، دفاعیهٔ مرا خوانده با احتیاط این قوانین موجود را توجیه و تطبیق کنید. زیرا ما و شما در فردای نزدیک در پرتو انوار خورشید حقیقت و عدالت، روی هم‌دیگر را دیدنی هستیم. و آن وقت از این دستور صادرکنندگان اثری نخواهد بود.

---

۳ ـ جریدهٔ «گهیز» به گردانندگی و مدیریت مسؤول منهاج‌الدین «گهیز» از نشرات پُرآوازهٔ خط فکری اخوان‌المسمین بود. نشر آن از اکتوبر ۱۹۶۸ تا کشته‌شدن مشکوک مدیر مسؤول آن در منزلش در زمستان ۱۹۷۲ ادامه داشت.

۴ ـ جریدهٔ «خیبر» نیز از جراید غیردولتی همان زمان بود که به نشر افکار تبعیض‌آمیز قومی شهرت یافته بود.

5 ـ اشارهٔ بدخشی به چهره‌هایی از خانوادهٔ نور المشایخ مجددی است.

6 ـ اشارهٔ بدخشی به دوران دیکتاتوری ده سالهٔ صدارت سردار داود است.

بگذار فقط قضاوت عادلانهٔ امروز شما حامی شما بوده و از جرئت و شهامت قضاوت عادلانه سربلند باشید.

متن دفاعنامه

بخش اول

حصهٔ اول: معترضه‌های لازمی

معترضهٔ اول: به این مغالطه‌کاری و عمل توطئه‌گرانهٔ پولیس و بی‌غوری، دنباله‌روی و اشتباه‌انگیزی اعتراض قانونی دارم، که مسألهٔ واحد خطابهٔ مرا در یک اجتماع (نه مظاهره) و جلسهٔ مسالمت‌آمیز که قانوناً باید از طرف وزارت اطلاعات و کلتور یا سارنوالی مرکزی ارزیابی و تعقیب می‌شد، بدون صلاحیت، آنهم بعد از سپری‌شدن پوره دو ماه تحت تعقیب گرفته، دستوری و خاینانه واقعهٔ مشخص خطابهٔ مرا با مظاهرات محصلین و متعلمین و جریان‌های سیاسی دیگر قصداً مخلوط کرده اند تا با این (خلط مبحث) نظر و قضاوت قضات را مغشوش ساخته باشند. بحث واهمهٔ تولیدکرده‌شده را با آقای آصف پریان[7] و در وقت مذاکره با آقای کتوازی[8] قوماندان امنیه تذکر دادم و آن‌ها به تفکیک این دو موضوعِ ماهیتاً جداگانه معتقد گردیدند و مراعات این نزاکت قانونی را وعده دادند. اما باز تعجب است که از تخنیک پولیسی خویش ناجوانمردانه و غیر حقوقی کار گرفته اند. خیر است باز هم با یگانه سند خودشان (محضرتاریخی ۱۱ ثور ۱۳۴۸) از روی دوسیه ثابت است که من به حیث یک مأمور حاضری‌دار در طول سال ۱۳۴۸ تنها و تنها در روز پنجشنبه ۱۱ ثور ۴۸، ساعت دو بعد از ظهر (در حالی‌که در همان ساعت، ۳ مظاهره و اجتماع محصلین و جریان‌های سیاسی دیگر در پارک زرنگار و پل باغ عمومی و جاده هم جریان داشت و آن مظاهرات یک ماه قبل شروع شده بود و بعد از آن، یک روز ماه دیگر هم دوام کرد.) مثلی‌که روز دهقان، معلم، مادر و اطفال تجلیل می‌شود، روز کارگر نیز تجلیل شده بود؛ این‌جانب بعد از امضای حاضری و رخصتی جهت نان‌خوردن به هوتل آرین رفتم (شاهد وجود دارد). ساعت دو بجه وقتی از آن‌جا برآمدم در پارک کوچک غربی تجارتی بانک و پیش‌روی سپین زر، اجتماعی برپا بود که نه لوحه‌ای داشتند و نه شعاری. برخی دوستان و شاگردان سابقهٔ این‌جانب که در مظاهرات سه‌گانه به عللی اشتراک نکرده بودند، هم آنجا حاضر بودند. چون مرا دیدند، خواهش کردند که یک سخنرانی علمی در بارهٔ این روز بنمایم. چون

---

۷ ـ افسر (به گمان غالب سرمامور) در قوماندانی امنیهٔ ولایت کابل

۸ ـ جنرال محمدحکیم کتوازی قوماندان امنیهٔ ولایت کابل

اجتماع کاملاً طبق مادهٔ (۳۲) برای یک مقصد جایز یعنی تجلیل از یک طبقهٔ زحمتکش قابل قدر اما محروم که مادهٔ (۳۷) قانون اساسی هم به بهبود وضع آنها احکام داده به صورت «صلح آمیز»، «بدون سلاح» برپا شده بود، این دعوت عرفانی را قبول کرده به ستیج سخنرانی بالا شدم. در حالی که اکثر سامعین به چوکی‌های پارک و دیوارهای احاطهٔ آن آرام نشسته بودند، یک خطابهٔ سه ساعته سراپا اصولی و قانونی ایراد کردم که کاملاً ترویجی بوده و شکل تهییج را قطعاً نداشت و به همین نسبت یک تعداد مأمورین وزارت اطلاعات و کلتور و معارف، سناتورها و وکلای ولسی‌جرگه که از ترس تهدید غیر قانونی آمرین، از نزدیک مظاهرات محصلین و جریان‌های سیاسی عبور هم نمی‌کنند، آنجا ایستاد شدند و گوش دادند.

اما خواهید گفت که علت تعقیب چه خواهد بود. علت تعقیب من انتقاد از بعضی قانون‌شکنان متنفذ و بزرگ است که برخی حرکات مشهود آنها را خلاف منافع عالیهٔ کشور خواندم، نه خود خطابه و اشتراک در اجتماع مذکور؛ و پولیس در تحت فشار نفوذ آنها به گرفتاری ناحق من پرداخته است که برخی از مؤظفین از شرمساری وجدانی خود به من تذکر دادند و گفتند: برادر، ما بی‌گناهی تو را می‌دانیم، اما مجبوریم؛ امر شده است. امید است قضات محترم که استقلال دارند و به اندازهٔ آن‌ها مجبور نیستند به چنان اشاره‌ها و چشمک‌ها و تلقینات غیر مستقیم وقعی نگذاشته طبق حکم قانون اساسی از «آزادی» و «کرامت انسانی» من قانوناً حمایه کنند و بگذارند اگر راستی آن اشخاص اعمال غیرقانونی انجام نداده اند، از اتهامات من به محکمه شکایت کنند، تا اعمال غیر قانونی و خلاف مصالح عالیهٔ کشور آنها را ثابت کنم؛ وگرنه در حصهٔ حق‌العبد، سارنوالی وظیفه ندارد که علیه من در لفافه اقامهٔ دعوی کند.

معترضهٔ دوم: به این حکم مطلق پولیس و سارنوالی که مرا بدون کدام سند موثق از قبیل کارت عضویت یا دفتر ثبت اسماء، به جمعیت خیالی خلق منسوب دانسته، هم قانوناً اعتراض دارم و این هم برای مغشوش‌ساختن قبلی ذهن قضات است. زیرا اولاً به این نام من کدام جمعیتی را نمی‌شناسم و اگر مراد از همکاران و نویسندگان ادبی جریدهٔ «خلق» است که سه سال قبل نشر می‌شد، پس نویسندگان و همکاران اصلاح و انیس هم باید تماماً مأمورین وزارت اطلاعات و کلتور یا اعضای حزب حکومتی باشند. در حالی که چنین نیست. یا اگر رفت و آمد به مرکز آن جریده چنین منسوبیت

را بار می‌آورد، شخص آقای حکیم خان کتوازی و شاه محمد خان دوست[۹] و دیگر دوستان‌شان هم در آن سال به مرکز آن جریده به نام هم‌ولایتی فلانی جان و دوست شخصی بهمدانی جان رفت و آمد داشتند و رفت و آمد من و بی‌خبران گویا در تحت نظر این‌ها صورت می‌گرفته، لذا آن‌ها هم منسوبند! و هر وقت در این مسألهٔ مشخص همه رفت و آمدکنندگان مرکزِ آن جریده قابل تعقیب قانونی تشخیص شدند، من هم از مسؤولیت خود جواب خواهم داد. و باز هم بالفرض اگر چنین جمعیتی وجود داشته باشد از دو حال خالی نیست؛ یا قانونی تلقی شده و عملاً به صورت (دیفکتو) مجاز شمرده شده است که منسوبیت آن به سنگین‌ساختن این اتهام علیه من کمک نمی‌کند، که سارنوال به آن چسپیده است. یا قانونی و مجاز نبوده؛ چرا یک چنین جمعیتی غیر قانونی منحل نشده است؟ در این مسأله حکومت گذشته قابل تعقیب است نه منسوبین آن جمعیت! گذشته از این: چنین منسوبیت‌ها به جمعیت‌ها، یا جریان‌های سیاسی را یک نوع گناه و جرم‌شمردن، کاملاً خلاف روحیهٔ تحول و قانون اساسی است یعنی درست خلاف این پاراگراف مادهٔ **۳۲** قانون اساسی:

«اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی یا معنوی مطابق احکام قانون جمعیت‌ها تأسیس نمایند». و جمعیت‌ها در هیچ جای دنیای مدنی کدام قانون‌نامهٔ خاصی نمی‌داشته باشند و مقصد از احکام قانون، همین احکام قانون اساسی است. اگر بالفرض حکومت محافظه‌کار ما چنین پیشنهادی هم در نظر داشته باشد آن قانون هم طبق حکم مادهٔ ۱۲۸ قانون اساسی مخالف با روح قانون اساسی که تأسیس جمعیت‌ها و احزاب را مجاز ساخته است، بوده نمی‌تواند.

آقایان! می‌بینید این راه گریز از قبول دموکراسی نیز بند شده است.

معترضهٔ سوم: در حالی‌که با کمال تأسف تمام غلطی‌های انشائی، ادبی، قانونی و حقوقی صورت دعوی سارنوال نیمه‌سواد را اغماض می‌کنم، از قضات خواهش می‌کنم که قانوناً شما از استعمال بی‌جا و ظاهراً اقناع کنندهٔ لفظ و اصطلاح «اعتراف» مطلب حقوقی فکر نکنید. زیرا پولیس و سارنوال ما همیشه با دزد و کیسه‌بُر و جانی سر و کار داشته و آن‌ها را به زور چوب و لت و کوب، به «اعتراف» کذایی اکراهاً واداشته و سندش به محاکم چنین «اعترافات» بوده و حالا که یک روشنفکر سیاسی می‌گوید، بلی طبق مادهٔ **۳۱** قانون اساسی «فکر» خود را به وسیلهٔ «گفتار» در یک اجتماع قانونی طبق مادهٔ **۳۲** «اظهار» کرده‌ام، فوراً مثلی‌که دلیل و ثبوتی یافته باشد در تحقیق خود می‌نویسد که معترف

۹ـ وزیر خارجهٔ افغانستان در آغاز دوران ببرک کارمل

است و سارنوال ناسارنوال هم که گویی وظیفه و شعوری از خود ندارد، هم در صورت دعوی خود به ندبه و زاری بدون کدام دلیل و تشریحی می‌نویسد: که قاضی صاحب خودش «اعتراف» کرده! معلوم نیست که چه چیز را؟ آیا در مقابل سوال پولیس هم کسی نامش را بیان کند «اعتراف» است؟ نه، بلکه بیان هویت یا یک عمل قانونی اظهار واقعیت یعنی عمل قانونی یا عملی‌که مخالف کدام قانون نبوده، می‌باشد. «اعتراف» اصطلاح حقوقی دیگر معنی دارد و آن «عبارت از اقرار مطلب مورد مدعا به مدعی است که در حالت صحت کامل با رضایت خاطر در حضور محکمۀ باصلاحیت» می‌شود.

اعتراف، اقرار ارتکاب جُرمِ خلاف قانون است، نه بیان این‌که مثلاً من خطابه‌ای داده ام یا در مظاهره اشتراک کرده ام. باید ببینیم که محتوای خطابه چه بوده است یا هدف مظاهره کدام است. اگر به محتوی و هدف خلاف قانون اقرار کرد ما حقوقاً به آن می‌توانیم اصطلاح «اعتراف» را استعمال کنیم؛ در غیر آن غلط بوده و از عدم دلیل و سند است. به این قبیل دُرفشانی (!) آقای سارنوال در این «صورت دعوی» وظیفتاً متوجه باشید.

حصۀ دوم: رد کلیات ادعا به صورت عمومی!

الف: تناقضات عمومی

۱ ـ از یک طرف اشخاص مدعی‌علیهم را به صورت حکم مطلق به چهار دسته و جمعیت سیاسی مختلف منسوب می‌کند. از طرف دیگر مربوطین آن چهار دستۀ مختلف را در عالم خیال خودش، «نه واقعیت»، شریک یک جُرم (!) واحد ساخته و طالب یک جزای واحد و متحدانه برای آن‌ها می‌شود و خنده‌آورتر این‌که سرکردگی این ترکیب لته و کهنه و آب و آتش را به یک نفر پنجمی خارج این دسته‌های مختلف یعنی این‌جانب (**طاهر بدخشی**) می‌بخشد تا تمام کاسه و کوزه بر سر یکه و تنهای من بشکند و به این تخنیک کهنۀ پولیسی گویا محرک واقعی(!) را پیدا کرده به دست فرشتۀ کور عدالت بسپارد که مسؤولیت‌های سوء اداره، عدم لیاقت ونارسایی‌های پولیس را از انظار عامه بپوشاند.

این تناقض عقلی ـ منطقی، حقوقی و خلاف واقعیت عینی است که شخص قضات هم به حیث همشهریان کابل مستقیم و توسط برادران و فرزندان روشنفکر و محصل خود غیرمستقیم و دیگر شاهدان و اهل خبره، این جمع اضداد را قبول نمی‌کنند و آن را از مستحیلات عقلی اعلام خواهند کرد.

۲ ـ وقتی که مثل زمان امیرعبدالرحمن خان کورکورانه، علی محمد را عوض محمد علی به غلط گرفتار کرد، مجبوراً برای پوشاندن این اشتباه، خود را به جمعیتی منسوب می‌سازد که درست نقطهٔ مقابل آن است و انسان باخبر به شمول آمران محبس از خنده روده‌بُر می‌شوند و در مسألهٔ (محمد نجیب نام؟)

۳ ـ یک نفر طالب‌العلم مذهبی فارغ از دارالعلوم عربی کابل و فعلاً محصل فاکولتهٔ شرعیات را هم به نقطهٔ مقابل عقیده و مسلکش متهم‌ساختن از مضحک بالاتر است.

۴ ـ یک نفر متعلم لیسهٔ غازی را به ایراد خطابه و تحریکات در فلان روز معین در آبدهٔ میوند متهم می‌سازند که در همان روز، مذکور به اثر گرفتاری ماه قبل در توقیف ولایت بسر می‌برده است. چنان‌چه این مضحکه در وقت تحقیقات هم رخ‌داد که متعلم مذکور به شهادت دفتر رسمی توقیف ثابت ساخت که در آن روز و آن ایام در محبس بوده است و همه به ریش پولیس زدیم زیر خنده (چونکه زیر تحقیق بودیم) و حالا نوبت شما است که به ریش سارنوال و تحقیقاتش قاه قاه بخندید که تا خجالت شده در آینده چنین دعوی‌های دستوری را نتواند دایر کند، اگر شرم داشته باشد.

۵ ـ چند تناقض جمعیتی، علمی و تاریخی در حصهٔ اشخاص پنج‌گانه اول صورت دعوی وجود دارد که اگر زحمت بکشید و بفهمید که به بی‌خبری و دوسیه‌سازی پولیس و حماقت سارنوال، آفرین‌ها می‌خوانید.

۶ ـ تناقض بین تحقیقات پولیس و دعوی سارنوال بیش از ده مورد است که از آن جمله در حصهٔ یک نفر مربوط خانوادهٔ سیاسی، پولیس چیزی نیافت و سارنوال همه چیز را به او منسوب کرده است و واضح دانسته می‌شود که گناه او منسوبیتش به این فامیل است نه کدام عمل و جُرم مشخص.

۷ ـ از یک طرف یکی را به طمطراق با جمعیت خلق منسوب می‌کند، یعنی هم‌کاران جریدهٔ خلق (منتشرهٔ ۳ سال پیش) که طبق مرام منتشرهٔ آن در شمارهٔ اول (ضمناً تقدیم است) شیوهٔ فعالیت خود

را علنی، قانونی و مسالمت‌آمیز اعلان کرده بود. از طرف دیگر برای محکومیتش سراسیمه شده سخن بالای خود را فراموش کرده می‌گوید: این خلقی مردم را به گرفتن شمشیر و حرکات غیر مسالمت‌آمیز تشویق کرده است.

اگر بیان تناقضات به مسایل مشخص و جریان‌های سیاسی برنمی‌خورد، یک فهرست عمومی از تناقض‌گویی این سارنوال ناسارنوال و از این «صورت دعوی» جاهلانهٔ آن استخراج کرده تقدیم می‌کردم که دهن‌تان از تعجب باز می‌ماند، اما فعلاً نظر به این نزاکت معذورم دارید.

ب: تحقیر و تمسخر روشنفکران گناه اجتماعی است:

قشر روشنفکر که محصول افکار عصری و معارف ۴۰ سالهٔ کشور است، تاریخچهٔ درخشان و بلندبالای نیم قرنه دارد که کارنامه‌های‌شان مشحون از وطن‌پرستی و مبارزات ضد استعمار و مجادله علیه استبداد، برای مشروعیت دموکراسی و بهبود اجتماعی می‌باشد. و مشروطه‌خواهانِ اول، مفتخرانه به دهن توپ مطلقیت بسته شده و دورهٔ هفت، صفحهٔ درخشان برای زندگانی دموکراتیک بود که حالا ثمرهٔ زندان‌رفتن آن‌ها میوه‌های به نام تحول و دموکراسی داده که قضات و سارنوال هم از آن می‌خورند. تحقیر و تمسخر و اهانت این قشر، اهانت به واقعیت فرهنگ و تاریخ ملی کشور است.

آقای سارنوال! این قشر سه سال نَه، بلکه بیست و سه سال است که به مبارزات شعوری و دسته‌جمعی برای اخذ حقوق مردم و آوردن حکومت قانونی به پا خاسته اند و این قانون اساسی، خون‌بهای آن‌ها و به قلم آن‌ها بوده و بسیار بهتر از شما تعبیر و تفسیر آن را می‌دانند و نمی‌توانند آن را مطابق مرام استبدادی شما تعبیر کنند. آن‌ها می‌خواهند که شما مکلفیت‌های فردی و ملی خود را بدانید که قدرت به دست‌تان است و بیش از این خودسری و عدول از حدود قانون نکنید. طوری که قانون اساسی جدید، سال‌های قبل‌تان را افشا کرد که همه خودسری و بی‌قانونی بوده و از اجتماع، تظاهرات و احزاب سیاسی جلوگیری می‌شده است. سهم‌گیری روشنفکران در حیات ملی مورد تأیید ذهنیت عامه است. فقط خواص شما است که ناآرام شده و این خدمت اجتماعی را تحریک می‌خوانند و اعصاب‌شان متشنج گشته است نه اوضاع!

مثلی‌که در گوش این سارنوال ناسارنوال پنبهٔ غفلت است که اقلاً خطابه‌های رسمی دولتی را نمی‌شنود که چطور مقامات عالیهٔ دولت، روشنفکران را به احترام یاد کرده، هم‌کاری آن‌ها را طلب

می‌کنند و به آن ارزش بزرگ ملی قایل می‌شوند. این تمسخر و تحقیر رسمی سارنوال خلاف روحیهٔ دموکراتیک قانون اساسی و تحول است و دعوی چنین سارنوالی که واضح مخالف جریان رسمی موجود دولت متبوع خود حرکت می‌کند قابل سمع نیست. و این دوسیه‌های پیش‌بینی شدهٔ پولیس نالایق و عاجز آمده از ادارهٔ حرکات دموکراتیک قانونی، باید فقط برای تاریخ حفظ شود. گذشته از این، تمسخر و تحقیر قشر روشنفکر که اکثراً انسان‌های عالم و دانشمند، وطن‌پرست و فداکار و سرمایه‌های ملی اند قانوناً قابل تعقیب است.

ج: انزجار و نفرت از تشکیل جمعیت‌های زمینهٔ احزاب سیاسی، خلاف روح قانون اساسی است:

در این صورت دعوی سارنوال واضحاً انزجار و نفرت خود را به نمایندگی حکومت از تشکیل جمعیت‌ها که زمینهٔ احزاب سیاسی اند، نشان داده و بسیار قابل تعجب است! خلاف تحول ادعایی دولت و نص صریح قانون اساسی و روحیهٔ زندگی دموکراتیکِ حاضر می‌باشد؛ از نگاه قضات که وظیفهٔ تطبیق قانون اساسی را دارند، قابل تعقیب بوده، باید به چنین دعوی‌های خلاف روح و اصول دموکراسی موقع داده نشود.

در این صورتِ دعوا، تمام جریان‌های سیاسی موجوده و منسوبین آن، جانیان سیاسی اعلان شده اند. قانوناً در جریان‌های محصول قانون اساسی و زادهٔ تحول و ارادهٔ مردم، رد قانون اساسی و تحول، فوت ارادهٔ مردم است. و کاملاً مایهٔ دل‌سردی و مأیوسی بوده، و سارنوال شاید نادانسته سیاست واقعی حکومت را افشا کرده است. اگر چنین باشد تطبیق ارزش‌های دموکراتیک قانون اساسی قصهٔ خنده‌آور شیر نقش‌کردن در مثنوی مولانا را به یاد می‌آورد که مردی از خال‌کوب خواست در پُشتش شیری را توسط نشتر رسم کند. خال‌کوب وقتی‌که شروع به زدن نشتر نمود، پهلوان پنبهٔ مذکور پرسید که کدام عضو شیر را می‌کَشی؟ او گفت دُم‌اش را. گفت دُم‌اش را نکَش. باز وقتی‌که از زخم نشتر بی‌حوصله شد، پرسید که حالا کدام عضوش را می‌کشی، او گفت که سرش را، پهلوان پنبه گفت، سرش را هم نکش. خال‌کوب گفت: «این چنین شیر، خدا نیافریده که سر هم نداشته باشد و دُم هم». اما ما هم دموکراسی بدون احزاب را نشنیده ایم، مگر که در مملکت خداداد و ضیاءالملهٔ موهوم پیدا شود! دموکراسی از این کارها دارد چه کنیم آقای سارنوال!؟

د: مظاهرات غیر قانونی(!) وقتی‌که سه سال جریان داشته، آیا کدام مجرم است؟ پولیس و حکومت یا اشتراک کنندگان؟

سارنوال در این دعوی به نمایندگی حکومت اعتراف کرده که «از سه سال به این طرف...». من تعجب می‌کنم: از نگاه حقوق امری‌که سه سال از طرف روشنفکران به شمول استادان پوهنتون، محصلین و نویسندگان مرکز در پیش روی قضا، حکومتِ مجهز و مسلح به پولیس و عسکر جریان داشته، مخالفت نشده، حد اقل یک اعلامیهٔ ممنوعیت آن نشر نگردیده یا اشتراک‌کنندگان تعقیب و گرفتار نشده باشند، چطور به صورت (دیفکتو) و تعامل یک عمل مشروع و قانونی نیست؟ نتایج آن جز بلندرفتن شعور سیاسی مردم چه خواهد بود و آیا کدام جامعه بدون عبور از چنین مراحلی به درجهٔ «رفاه» و «ترقی» رسیده است؟

یا گفته: «مکلفیت‌های فردی و ملی که مواد ۲۶ و ۴۰ ... در نظر نگرفته». به نظر ما و مردم و حتا دنیای خارج همین روشنفکران خودرُوی کشور بودند که حالا از روی این پیش‌آمدها باید گفت که نادانسته بازی خورده، برای تمثیل دموکراسی و تحولِ اعلان‌شده، این مواد را عملاً به کار برده اند و این سه حکومت است که [به نوبه] باید جواب بدهد که وظایف خود را مطابق مواد ۲۶-۳۴-۹۴ اجرا نکرده است. جناب سارنوال به کمک قضات، یک بار مادهٔ ۱۲۶ قانون اساسی را با مادهٔ ۹۴ آن بخوان و کلاهت را قاضی بساز که این حکومات چند فیصد این وظایف را صادقانه انجام داده اند؟

قوانین تشکیلات اساسی احزاب در پنج سال کجاست؟ شاروالی‌ها و ولایتی‌جرگه‌ها وجود خارجی دارند؟ و کدام تدابیر لازم «جهت آماده ساختن زمینه برای تطبیق احکام این قانون اساسی اتخاذ» شد؟ همین برخوردها با ابن‌سینا و پوهنتون و همین تحقیقات و گرفتاری‌های روشنفکران و نفرت از تأسیس جمعیت‌ها و احزاب، تدابیر لازم (!) برای آماده ساختن دموکراسی است یا دیکتاتوری؟ نه، آقای سارنوال! حکومت شما، روشن‌فکران را نه، بلکه تاریک‌فکران را می‌خواهد؛ جمعیت سیاسی مستقل و ملی کار ندارد و فقط مگسانِ گرد شرینی و دار و دستهٔ تمثیلی و نمایشی می‌خواهد. در اول قانون اساسی را که اجمالی است، می‌گفتند که در قوانین تفصیلی آن به طرف پیش توجیه، تعبیر و تفسیرخواهند کرد و قوانین «مطابق قانون‌های که از طرف کابینه‌های تعلیم یافته و شورای انتخابی پیشنهاد و تصویب می‌شود، گامی به پیش خواهد بود.» اما از قانون مطبوعات به بعد، با نقب‌گذاری‌ها

در قانون احزاب معلوم شد که گپ از چه قرار است. پیچ و خشت سست نه، بلکه سخت‌تر ساخته می‌شود!

سارنوال صاحب! کدام امر از طرف که، در کجا و در کدام تاریخ به که ابلاغ شده است که اطاعت نشده است؟ دزدگفتن و بربستن حالا درست نیست. از آن جمله اگر واقعاً حرکات **طاهر بدخشی** به زعم شما این سرکردهٔ روشنفکران در این سه سال خلاف قانون می‌بود، چطور آمرین او اشخاصی مانند داکتر صمد حامد[10] و توریالی اعتمادی[11] روسای پوهنتون و داکتر پوپل[12] وزیر معارف و معاون صدارت با صدها راپور غلط، و توصیه‌های متنفذین و لّودادن رقبای‌سیاسی، بعد از ملاقات‌های مفصل باز هم او را مجرم نشناخته، یک اخطار رسمی یا شفاهی، یک کسر معاش یا معطلی ترفیع به او متوجه نساختند. آن‌ها کدام قباحت مرا در سجلم ثبت کرده اند که حالا به آقای سارنوال سندی باشد؟ و فعلاً هم از ریاست تألیف و ترجمه، اخلاق و پابندی حاضری مرا پرسیده می‌توانید. نه تنها شش سال مأموریتم در زیر دست اشخاص مهم و آگاه دولت، قانونی گذشته، بلکه در حیات مدنی من نیز چیزی پولیس و هم‌شهریانم یافته نمی‌توانند که دلالت به آزار، ضرر و تخریب و عدم آرامش افراد یا اجتماع کند.

بلی جناب قضات، تنها یک گناه دارم! آن عقاید سیاسی من می‌باشد که ضد استعمار و ضد استبداد است. از عدم لیاقت و ضعف اداره و حرکات غیر قانونی اشخاص متنفذی که به قانون احترام نمی‌کنند، انتقاد کرده ام و می‌کنم و این را به خیر مردم و صلاح جامعه می‌دانم و به آن هیچ مخالفت قانونی وجود ندارد. این انتقادهای وارد و مستدل و علمی من، مقام‌داران غیر مستحق و صاحب امتیازان ستم‌گر و خودسر را سخت ناراحت کرده است و می‌خواهند شر(!) مرا از سر خود دُور کنند. اما این هم از نادانی آن‌ها نشأت می‌کند که به اصل علل نارضایتی مردم و خرابی اوضاع اقتصادی و اجتماعی پی نمی‌برند و همهٔ آن را مربوط چند روشنفکر مثل من می‌دانند. اما بعد از حبس و زندان

---

۱۰ ـ داکتر عبدالصمد حامد (۱۹۲۹ ـ ۲۰۱۲م) از اعضای کمیتهٔ پیشنویس قانون اساسی سال ۱۹۶۴ بود. مدتی به حیث رئیس دانشگاه کابل و سپس به حیث وزیر پلان و معاون صدراعظم ایفای وظیفه کرد.

۱۱ ـ توریالی اعتمادی (۱۳۰۳ ـ ۱۳۹۵) ششمین رئیس پوهنتون کابل بود.

۱۲ ـ داکتر علی احمد پوپل (۱۲۹۵ ـ ۱۳۸۳خ) وزیر معارف دوران صدارت سردار محمد داود؛ دو دورهٔ دیگر افزون بر کرسی وزارت معارف به حیث معاون دوم صدارت و معاون اول صدارت نیز ایفای وظیفه کرده است.

و معدوم‌کردن ما خواهید دید که باز همان آش است و همان کاسه و بالاخره از دود آتش افروختۀ خود کور خواهند شد.

ه: «اذهان طبقات کسبه و مسکونین را مغشوش می‌نمودند ...»:

تا جایی‌که شخصاً گپ زده‌ام و شنیده‌ام، اکثریت روشنفکران برای تنویر مردم از آمدن دموکراسی و استقبال تحول و تفسیر و تشریح مواد قانون اساسی سخن زده، آن را به بهترین وجهش تعبیر و تفسیر کرده اند. تعبیر و تفسیر به زعم خودشان نه، بلکه به اساس «حقوق بشر» و علم حقوق و عدالت اجتماعی اسلام بوده است که حتماً خود قضات محترم به حیث هم‌شهری شنیده و در جراید ملی و شخصی خوانده اند. لذا این اتهام سارنوال نه تنها دروغ بلکه بهتان محض است که باید تعقیب شود. و شما به حیث قاضی تحقیق می‌توانید از کسبه و دکانداران جاده و پل خشتی و غیره معلومات بگیرید که من و دیگران چطور اذهان آنها را مغشوش ساخته ایم. در همین خطابۀ ۱۱ ثور وقتی که از ستیژ پایین شدم صدها نفر دست دادند، دعای خیر کردند و آفرین‌ها خواندند. اگر پولیس دوسیه‌ساز نمی‌بود، هزارها نفر از کسبه و مسکونین را به محکمه حاضر می‌کردم که به تنویرنمودن من شهادت می‌دادند. پس قرار ادعای سارنوال در این سه سال حتماً اذهان مردم مغشوش شده است! لطفاً نتایج سوء آنرا نشان دهند!

بلی! در اثر این مبارزات روشنفکران اذهان مردم تنویر شده و حالا تا اندازه‌ای در مقابل استفاده‌جویان و رشوت‌خواران و زورگویان و ظالمان ذهنیت‌شان مغشوش شده (!) و در صدد رهایی و نجات خود از این طلسمات اند. و سارنوال اگر چنین اعمال نیک را مغشوش‌ساختن اذهان می‌نامد، باید اول قانون اساسی را تعقیب کند که از آزادی نطق و بیان و آزادی انسان و حقوق بشر سخن می‌زند.

و: «از جمله مظاهرات اخیر پوهنتون و ابن‌سینا ... تماماً از تحریکات همین مدعی‌علیهم ...». مظاهرات پوهنتون و ابن‌سینا یک مسألۀ خصوصی و صنفی آنها بوده (به دوسیۀ متعلمین ابن‌سینا مراجعه شود که در آن‌جا اسنادی از این «مدعی‌علیهم» وجود ندارد)، یکی از مسألۀ کانکور و دیگری هم از مسألۀ مدیر لیسۀ مذکور شروع شده، در ابتدا کدام جنبۀ سیاسی نداشته و کدام ارتباطی به شخص من نداشته اند (نه محصل بودم و نه استاد و نه متعلقین من در آنجا محصل یا متعلم بودند). هیچ‌گونه سند و دلیل و قراین پولیس و سارنوال نمی‌تواند ارائه کند که من مستقیم و غیر مستقیم در پوهنتون و ابن‌سینا تحریکات کرده باشم یا در یکی از تظاهرات‌شان اشتراک نموده

باشم (مأموری بودم که شدیدأ حاضری داشتم)؛ اگر نموده ام، نام اشخاص، جای، تاریخ و موضوع آن را ارایه کنند و این از ناممکنات است، مگر اینکه پولیس قصد کرده است که دستور متنفذین مورد انتقاد مرا در خطابهٔ ۱۱ ثور در حصهٔ من اجرا کند و پای‌پوشی برایم دوخته به جزای ناحق و ظالمانه محکوم کند، تا دیگران به خودسری‌های دیکتاتورانه و غیر قانونی آنها که کاملاً خلاف مصالح عالیهٔ کشور است، زبان‌درازی نکنند! و یا حکومت قصد دارد تمام اشخاص بالقوهٔ سیاسی را تنبیه ناحق کند تا کسی از روشنفکران اطراف مربوط مردم به (قُرُق) سیاست نزدیک نشود و گویا کلان‌کاری نکنند.

قضات محترم! این‌که ماهیت این تظاهرات از نگاه حقوقی و قوانین موجود چگونه است، در تمام مواردی که به شهر آمده اند دیده و شنیده ایم «صلح‌آمیز» و برای «امرهای جایزی» بوده و این‌که در حملات پولیس و مداخله‌های غیر قانونی آن در حریم مکتب و پوهنتون کی ملامت است، اگر ادعای ۲۰ هزار متعلم و محصل را نمی‌شنویم، آیا قوتی در دنیا هست که قطعنامهٔ ۳۰۰ دانشمند کشور را ارزش ندهد و لت و کوب استادان زن و مرد را با سرقت‌ها و بی‌سیرتی‌های قوای ضربه انکار کند؟ حکومت به اصطلاح برای حفظ پرستیژ خود و پولیس خود چنین سرش را در برف خجالت درون کرده است. سخن جدیدی هم نیست؛ قانون اساسی حوادث ماقبل خود را کاملأ افشا کرده است که حکومت‌ها چگونه هرچه را جرم می‌دانستند. تعذیب خلاف کرامت انسانی چگونه وجود داشته و آزادی نطق و بیان نبوده، و گرفتن نام احزاب سیاسی جرم نابخشودنی بوده و قضا در تحت تأثیر حکومت بوده و از محاکمهٔ علنی خبری نبوده و صدها مثال دیگر. اما سارنوال برای ثبوت این ادعای خود لطفاً یک مرتبه، یک نشان، یک دلیل بیاورد که من در این تظاهرات مستقیم و غیر مستقیم سهم داشته و اشتراک کرده ام.

من نمی‌دانم پولیس، سارنوال و حکومت ما چگونه مظاهرات را قانونی می‌دانند، اگر در این‌جا تظاهرات سابقه ندارد، در دیگر دنیا سابقه دارد. جراید و اخبارهای آن این‌جا می‌رسد، بگیرید با چشم‌های باز آن‌ها را بخوانید و ببینید که:

مظاهرهٔ دسته‌جمعی برای به دست‌آوردن مقاصدی می‌باشد، شعار و لوحه‌ای می‌داشته باشد. احساسات و برافروختگی می‌داشته باشد. بالاخره معمولاً تقبیحات و انتقادات شدید از دولت، مؤسسات و اشخاص می‌کنند و هورا می‌کشند و زنده باد و مرده باد می‌گویند. و آن‌ها به صورت

دفکتو و تعامل، همه اعمال دموکراتیک شمرده شده و به سویهٔ قانون‌های اساسی رسمأ قبول شده است. در همین همسایه‌های ما در پاکستان، ایران، عراق و مصر چنین وقایع ده‌ها سال است رخ می‌دهد. در آن معمولاً محصلین، استادان، روشنفکران اشتراک می‌کنند و بسیارحوادث از آن برخاسته است؛ اما پولیس و سارنوال آن به چنین اتهامات و دعوی‌های ظالمانه و تنگ‌نظرانهٔ ضد دموکراسی و ضد آزادی و حقوق بشر و ضد قانون اساسی نپرداخته فقط گرفتاری مختصر رخ می‌دهد و بعداً همه رها می‌شوند. اما برای بار اول فقط در این گوشهٔ جهانِ دموکراسی‌ندیده است که پولیس و حکومت برای تمثیل دموکراسی توقعات عجیب و غریب می‌کند. مثلاً چون مظاهره عمل دسته‌جمعی‌است، بغاوت است. حاکمِ ظالم، قاضیِ رشوت‌خور، وزیرِ نادان و حکومتِ استبدادی را نباید انتقاد کرد. زابلی[۱۳] «کرامت انسانی» دارد یا اعمال او را با ناشر[۱۴] نباید تقبیح نمود و واردات قاری امان نوایی[۱۵] را به ضرر صنایع ملی نباید گفت. یا در احزاب سیاسی مأمور اشتراک نکند، چون‌که معاش‌خور حکومت است. محصل اشتراک نکند، چون‌که احساساتی و خوردسال است. طبعاً زحمت‌کشان را هم، کاری نکرده اند که اشتراک کنند یا فرصت سرخاریدن داشته باشند و قسی علیهذا. باز هم می‌گویم «شیر بی یال و دُم و اشکم که دید این چنین شیری خدا هم نافرید»؛ ما این قسم دموکراسی افغانی را، راستی نمی‌فهمیم! و من در هیچ مظاهرهٔ غیر قانونی در سال ۴۸ اشتراک نکرده ام و اگر کرده ام، سند ارائه کنند. و من هیچ وقت نگفته‌ام که «فهمیده‌ام، مظاهرات غیر قانونی بوده و باز هم اشتراک کرده ام» لطفاً اقرارخط را ارائه کنند تا ببینیم!

ز: از «١٦ نفر باقی‌مانده که هرکدام شان به احزاب غیر قانونی خود را منسوب دانسته».

قراری‌که در جریان تحقیقات شنیدیم و دیدیم به استثنای چند نفر محدود، آن‌هم علاقهٔ خود را به بعضی جراید، دیگر کسی منسوبیت خود را به احزاب چه قانونی و چه غیرقانونی بیان نداشته است. این‌هم از تناقضات این صورت دعوی و دروغ شاخدار پولیس است. نمی‌دانم سارنوال چه فکر می‌کند که آیا شما تحقیقاتی را که به قلم این ۱۶ نفر گرفته شده است، نمی‌خوانید و فقط به نتیجه

---

۱۳ ـ زیرنویس (۱) دیده شود

۱۴ ـ زیرنویس (۲) دیده شود

۱۵ ـ قاری محمد امان نوایی تاجر و مالک «فروشگاه بزرگ افغان»

و نظریۀ مغرضانۀ جان‌خلاص‌کُن پولیس قناعت می‌کنید؟ نه، لطفاً اوراق تحقیقات ما را بخوانید تا روی دروغگو سیاه شود، اگرچه جای برای سیاه شدن نمانده است!

ح: بالاخره کته‌گوری‌های (تصنیف) بی‌اساس خلاف واقعیت عینی مدعی‌علیهم، به عدم تحقیق و غور و سراسیمگی و فرمایشی‌بودن دعوی سارنوال مأمور، دلالت کرده و به شاخی بادکردن[16] مواد ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۱ و ۱۳۲ ... جرایم امنیت عامه و فیر چره‌یی آن، دستوری‌بودن دعوا را با واردنبودن سارنوال در موضوع از نگاه قانونی و حقوقی نشان می‌دهد. این دعوی پیش از آن که ما را محکوم کند، اسباب محکومیت حکومت و مسؤولیت، عدم لیاقت و کفایت پولیس را به حیث مواد برای تاریخ جمع‌آوری و ارائه کرده است که سبب مسرت قلبی ماست که حریفِ چنین نادان داریم.

این صورت دعوای کودکانه و جاهلانه را، جز یک ادعانامۀ عاری از تسلسل منطقی و ترتیب حقوقی که پُر از تناقضات و اتهامات بی‌اساس و بی‌پایه است، چیز دیگری شمرده نمی‌توانیم و پشیزی اهمیت حقوقی ندارد. راستش این است که بعد از مطالعۀ آن، حیفِ من آمد که در مقابل چنین لاطایلاتی، دفاعی بنویسم. امید است قضات با جرأت عدم سمع آن را اعلام کنند.

---

۱۶ ـ تا جایی که من می‌دانم کاربُرد شفاهی اصطلاح «به شاخی باد کردن» یا «به شاخین باد کردن»، بیشتر ویژۀ مردم بدخشان است، که منظور از آن اِسراف و ولخرجی‌ست؛ تا کنون در متن نوشتاری دیگری آن را ندیده ام. «شاخی» یا «شاخین» در بدخشان نام ابزار مشخص کِشت و کار دهقانی‌ست که چهار «شاخ» غالباً آهنی و بعضاً چوبی و دستۀ چوبی مانند دستۀ بیل دارد و بیشتر در هنگام خرمن‌کوبی برای «بادکردن» خرمن و جداکردن کاه از دانه، از آن استفاده می‌شود.

بخش دوم

رد یک جزء ادعا که در بارهٔ شخص مدعی‌علیه (محمد طاهر بدخشی) است

سارنوال که مأمور است مجبور، به اساس فرمایش و دستور برای من دعوی خاص و مشخصی را متوجه ساخته نتوانسته، برای این‌که شکار اسیر خطا نرود، مانند تفنگ چره‌یی به طرف من مطالب زیادی را فیر کرده است. یعنی تقریباً چهارده اتهام و افتراء را پشت سر هم قطار کرده و هرچه مادهٔ جزایی که در جرایم امنیت عامه یافته است با ارتباط و بی‌ارتباطِ هم حواله نموده است. اما این چهارده مطلب لفاظی به هفت کته‌گوری از لحاظ موضوع خلاصه می‌شود که به این قسم آن را تردید می‌کنم:

حصهٔ اول: «منسوب به جمعیت خلق بوده» و «مردم را به گرفتن شمشیر دعوت نموده است».

جملهٔ اول آن را در حصهٔ معترضه‌ها رد کرده ام. در این‌جا این‌قدر علاوه می‌کنم که شخص قوماندان امنیه آقای حکیم خان کتوازی در مذاکره و بعد از استنطاق، خودش از عدم ارتباط و هم‌کاری من، به اصطلاحِ پولیس با «جمعیت خلق» یعنی همکاران جریدهٔ خلق آگاه بود و حتا جلب و گرفتاری مرا از تشویشی دانست که گویا از انزوا و عدم فعالیت سیاسی من به وجود آمده است. باز جای تعجب است که این راپور غلط هیأت تحقیق خود را ناخوانده امضا کرده و به سارنوالی ارسال نموده است. جملهٔ دوم را هم طوری که قبلاً گفتم، نشر جریدهٔ «خلق» رد می‌کند. مثلی‌که در تحقیقات هم گفته‌ام، این جملهٔ دومی به اندازهٔ جعلی و برای من ناشناس است که اگر سوگند یاد کنم که درین یک ـ دو سال کلمهٔ کهنه و غیر مروج «شمشیر» را تلفظ نکرده ام، دروغ نخواهد بود. و درین مدت کدام فیلم هندی را هم ندیده ام که شمشیربازی به یادم بیاید و قسمی که در حصهٔ آخر این بخش در بارهٔ روحیهٔ خودم نوشته ام، چنین تهمت پوچ را جداً رد می‌کنم؛ و به هیچ قسمی پولیس نمی‌تواند که این افترای جدیداً مود شده در دستگاه پولیس را به من بچسپاند. من ده‌ها شاهد آورده می‌توانم که این جمله و شبیه آن را در خطابهٔ ۱۱ ثور، قطعاً نگفته‌ام و موردی هم در آن‌جا به این قسم جمله‌ها و شعارها نبود.

حصهٔ دوم: «در تمام مظاهرات سال ۱۳٤۸ اشتراک و بیانیه‌ها داده است».

نمی‌دانم این گُل را سارنوال خودش به آب داده یا پولیس، زیرا در وقت تحقیقات، پولیس تنها یک محضر از خطابهٔ ۱۱ ثور به دست داشت و استنطاق در بارهٔ آن به عمل آمده است و بس. به هر صورت این‌جانب یک مأمور رسمی در یک شعبهٔ پُرکار علمی بوده ام، نه تنها در تمام مظاهرات سال ۴۸ بلکه متأسفانه در یک مظاهره هم اشتراک کرده نتوانستم؛ نظر به معاذیر و دلایل ذیل:

۱ – حاضری رسمی و حاضری کورس پشتو در مدیریت مأمورین وزارت معارف به حیث یک شاهد گویای رسمی افتاده است که من در طول ایام تظاهرات دایماً در دفتر حاضر بوده و به وظیفهٔ رسمی‌ام اشتغال داشته ام.

۲ – در وقفهٔ یک ساعته میان دوازده و یک بجه، مأمورین اعضای کلپ نان معارف مثل رئیس استخدام و غیره از حضور من شاهد اند.

۳ – آقای مولانا مأمور و حفیظی اعضای شعبه‌ام شهادت خواهند داد که در طول این ایام، بعد از صرف نان در کلپ و گردش مختصر در پارک یکجا به دفتر رفته ایم.

۴ – شخص رئیس دارالتألیف، میرمن شفیقه ضیایی و معاون آن محمد علم خان، علاوه بر تفتیش‌های وزارت معارف، منحیث مسؤولیت از حاضربودن شخص من در ایام مظاهرات کنترول کرده و اطمینان گرفته اند که در این باره استعلام شما را جواب مثبت خواهند داد.

۵ – بالاخره دونفر ریش‌سفید صالح، مانند مولانا خسته[۱۷] و عبدالغنی خان برادر مجید خان[۱۸] سفیر که اعضای دارالتألیف و هم‌دفتر این‌جانب اند، شهادت خواهند داد که در طول این مظاهرات ما و دیگر اعضا، جریان رفت و آمد مظاهرات را از پیش روی وزارت معارف و چهارراهی ملک اصغر یک‌جا می‌دیدیم و از نابسامانی وضع پوهنتون و مکاتب تأسف می‌خوردیم.

---

۱۷ ـ مولانا خال محمد خسته شاعر، خطاط، بیدل‌شناس ... و از وکلای مبارز دورهٔ هفتم شورای ملی

۱۸ ـ دکتور عبدالمجید از وزرای معارف سابقِ قبل از علی احمد پوپل و وزیر عدلیه در نخستین کابینهٔ دوران ریاست جمهوری سردار داود

هم‌چنین تنهاصورتی من در خانه علاوه بر این‌که در ساعت پنج بعد از ظهر مظاهرات خاتمه می‌یافت، به من اجازه نمی‌داد که در شهر باشم و همه روزه رأساً همرای آقای حفیظی عضو دیگر دارالتألیف به خانه می‌رفتم که مذکور شهادت خواهد داد. پس حالا سارنوال بفرماید و بگوید، آیا من در شب در مظاهرات خیالی آنها اشتراک کرده ام و آن اسناد پولیس را به من ارائه فرماید که من در کجا، در کدام روز و تاریخ، در چگونه مظاهره اشتراک کرده و بیانیه داده ام؟ و کدام عکس، و کدام فیتهٔ تیپ، کدام محضر ثبت قضایی، و کدام شاهد؟ و بالاخره چه مطالبی گفته ام؟ من در این مطلب می‌خواهم دروغ‌پردازی و افترای محض سارنوال و پولیس را ثابت کنم؛ وگرنه در بارهٔ این‌که مظاهرات قانونی و یا غیر قانونی بوده، جای بسیار سخن است.

ما باید طبق روحیهٔ تحول و حکم قانون اساسی و حقوق بشر و منشور ملل متحد و مقتضیات عصر و رواج مدنی، تظاهرات، اعتصابات صنفی و سیاسی محصلین، کارگران، و روشنفکران را حق آنها دانسته و آهسته آهسته خود را به تحمل آن‌ها عادی بسازیم؛ زیرا آزادی حدودی جز آزادی دیگران ندارد.

تا جایی‌که ما شنیده ایم و همهٔ مردم کابل دیده اند، مظاهرات امسال صلح‌آمیز و برای امرهای جایزی مثل دوام تحصیل، جزای متجاوزین و غیره بوده است. لیکن چون در بعضی موارد مثل حادثهٔ ابن‌سینا، مسأله از پیش مسؤولان امور و پولیس شاریده بود، لذا از آن به بعد، آن‌ها سخت تلاش دارند که این مظاهرات و حوادث گذشته را که همه نتیجهٔ قانون اساسی و برای استقلال، آزادی و دموکراسی و تمثیل آنها بوده است، غیرقانونی بخوانند. و حتا گستاخانه قلم و کتابچهٔ شاگردان را سلاح قلمداد کنند و آرزوی دوام تحصیل و برطرفی یک خاین و بداخلاق را ناجایز بخوانند. نعوذ باالله از این تلاش‌های مذبوحانه! اما بهتر است این‌ها به عدم کفایت، سوء اداره و بی‌سنجشی و کم‌حوصله‌گی خود اعتراف کرده، مانند دیوانه‌ها، گاهی این شاگرد و گاهی آن روشنفکر رهگذر را ناحق گریبان نگیرند؛ زیرا درین ملک هنوز کسی قبر طره باز خان[۱۹] را با آن همه فجایع غیرانسانی آتش نزده و

۱۹ـ طره باز خان، در دوران استبدادی نادر خان و هفده سال صدارت هاشم خان قومندان کوتوالی (قومندان امنیه) بود. به گواهی مدارک معتبر تاریخی او از شکنجه‌گران بیرحم شخصیت‌های ملی و وطن‌پرست و از جلادان آن نظام ستمگر بوده است.

استخوان‌های محمد شاه خان[20] ضبط احوالات را کشیده محاکمه نکرده است که از شما را بنماید. این گرفتاری‌ها و توقیف‌ها خوش‌خدمتی هم نمی‌شود. از شما قضات محترم می‌خواهم که مطابق مادهٔ (۲۰) قانون اجراآت جزایی که می گوید: «مأمورین ضبط قضایی مکلف اند اجراآت خود را با تعیین زمان و مکان آن به قید تحریر درآورده، امضا و در محضر تحقیق ثبت نمایند. همچنان لازم است محضر از طرف اهل خبره و شهودی که شهادت‌شان سمع شده است نیز امضا شود. این محاضر با تمام اوراق ... به سارنوالی ارسال می گردد». لطفاً آقای سارنوال، محاضر «این تمام مظاهرات سال ۱۳۴۸ و بیانیه»های مرا در این محکمه ارائه کند تا قناعت کنم. و اگر نه چنین است، فقط به اساس دستور فلان شخص متنفذی که از انتقاد خطابهٔ ۱۱ ثورم گویا آزرده شده است، می‌باشد. این ادعای آقای سارنوال فقط یک تهمتِ پا در هواست و چون محور دیگر ادعاهای اوست، دعوای آن‌را به صورت کل غیرقابل سمع اعلان کنید. زیرا چنین دعوی دروغی که به اصطلاح از دُمش بگیری نمی‌خیزد، قانوناً از روی عدالت و انصاف قابل سمع نیست. اگرچه آزادی نطق و بیان یک حق طبیعی و قانونی است، اما من به استثنای خطابهٔ ۱۱ ثور، دیگر بیانیهٔ دو جمله‌یی هم نداده ام. سبحان‌الله به این دروغ عظیم که دستگاه پولیس را از اعتبار عادی هم که ندارد کاملاً رسوا می‌سازد. این اندازه پَستی در مقابل دستور متنفذینِ برآشفته، از تجدید صلاحیت مخصوص این اتهام کنندگان است!

آقایان: حاجت به این ندارد که دست این قضات بیچاره را هم به خون آزادی و حیثیت ما آلوده بسازید. اراذل و اوباش اجیر بسیار دارید؛ می‌توانید در ملاء عام به ترور ما بپردازید و گویا از شر ما خود را خلاص کنید. به خاطر این‌که ما چرا همه چیز را می‌دانیم؟ و چرا همه فجایع را می‌بینیم؟ بالاخره چرا انتقاد می‌کنیم و افشا می‌نماییم؟ اما ساده‌تر این‌است که قانون اساسی را تعدیل کنید. نام تحول و دموکراسی را از تبلیغات پس کنید و اما به چنین دوسیه‌سازی‌ها و دسیسه‌ها نپردازید که مردم دیگر تحمل آن را ندارند.

---

۲۰ ـ مرزا محمد شاه خان نیز در آن زمان رهبری ادارهٔ «ضبط احوالات» را به عهده داشت و همراه با طره باز خان، از پاسداران و مجریان دستگاه شکنجه و کشتار نادری بود.

حصۀ سوم: در بارۀ حکومت چه گفته ام و چرا گفته ام!

«حکومت را ارتجاعی خوانده و هم‌بستگی آن‌را با زابلی و ناشر اظهار»، «حکومت را در انتخابات سال ۱۳٤۸ ... دخیل دانسته».

«تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر»، «با درک تحولات تاریخی که در زندگی ما به حیث یک جزء جامعۀ بشری به وقوع پیوسته» و از هفت سال به این طرف اعلام و به نام تحول عظیم خوانده شده و قانون اساسی تجسم آن می‌باشد، که محور تبلیغاتی آن قانون هم مسألۀ جدایی و تفکیک حکومت از سلطنت بوده است. چنانچه متشنج‌ترین لحظۀ رأی‌گیری قانون اساسی در لویه جرگه در حصۀ مادۀ (۲۴)[۲۱] بوده، هزار بار شفاهی و تحریری گفته شده است. در این تحول و در این قانون اساسی از مقام غیرمسؤول سلطنت، حکومت برای این جدا شده که مسؤول شده بتواند و راه انتقاد و بازخواست از آن قانوناً تأمین گردد. بعد از این بود که مردم افغانستان قانوناً به صورت علنی شروع کردند به شماریدن مسؤولیت‌های حکومت و انتقاد از آن، وگرنه قبلاً که گفته می‌توانست که بالای چشم سید عبدالله خان[۲۲] ابرو است!؟

اولاً باید بگویم که من در خطابه‌ام حکومت را به صیغۀ مفرد نه، بلکه به صورت جمع یعنی «حکومات» استعمال کرده ام و قانوناً هر سه حکومت اخیر را انتقاد نموده ام؛ چرا!؟ برای این‌که حق دارم و به استناد انتقادات مقامات، جراید و اشخاص آتی استوار بوده است:

---

۲۱ – ماده اینست: «**ماده بیست و چهارم:** پسر و دختر و برادر و خواهر پادشاه و ازواج و زوجات و ابناء و بناتشان و عم و ابنای عم پادشاه، خانوادۀ پادشاهی را تشکیل می‌دهند. در تشریفات رسمی دولت خانوادۀ پادشاهی بعد از پادشاه و ملکه اخذ موقع می‌نمایند. مصارف خانوادۀ پادشاهی در بودجۀ مصارف پادشاهی تعیین می‌شود. القاب مختص به خانوادۀ پادشاهی می‌باشد و مطابق به احکام قانون تعیین می‌شود. اعضای خانوادۀ پادشاهی در احزاب سیاسی شمولیت نمی‌ورزند و وظایف آتی را احراز نمی‌کنند:

۱ ـ صدارت عظمی یا وزارت.

۲ ـ عضویت شورا.

۳ ـ عضویت ستره محکمه.

اعضای خانوادۀ پادشاهی حیثیت خود را به صفت عضو خانوادۀ پادشاهی مادام الحیات حفظ می‌کنند.»

۲۲ ـ وزیر داخلۀ دوران صدارت سردار محمد داود و پدر سید عبدالاله وزیر مالیۀ دوران ریاست جمهوری سردار داود

۱ - اگر حکومت داکتر یوسف[۲۳] قابل انتقاد نمی‌بود، چرا به صورت دراماتیک فقط در سه روز بعدِ رأی اعتماد سقوط کرد!؟ در جریان رأی اعتمادِ میوندوال[۲۴]، آن‌قدر کاسه و کوزه در سر کِی شکست؟ و مسؤول فجایع، ظلم و اختلاس‌های دورهٔ انتقالی کِی شناخته شد؟ زابلی[۲۵] آن دلال بین‌المللی بعد از ده سال گریز از محاکمه در وقت حکومت کِی آمد و دوسیه‌های دورهٔ هفت آن چرا به دوران انداخته نشد؟ و بالاخره پوهنتون علیه کِی سه روز به اعتصاب پرداخت؟

۲ - اگر حکومت میوندوال قابل انتقاد نمی‌بود، آیا دو ثلث وکلای ولسی جرگه در سه روز رأی اعتماد آقای اعتمادی[۲۶] لیست گناهان او را با وزرا، والی‌ها و دیگر هم‌کارانش می‌شمردند؟ آیا افشای اعضای (سی.آی.ای) و تظاهرات ضد آن فراموش شده است؟ بالاخره چرا حکومتی که اکثر اعضای آن فعلاً هم در این کابینه تشریف دارند با آن افتضاح و شبنامه‌ها و روزنامه‌ها پیش از وقت سقوط کرده، آیا قابل دفاع است؟

۳ - بالاخره بیایید حکومت آقای اعتمادی را که ترکیبش از خشت و گِل آن دو حکومت ناکام است، ارزیابی کنیم: چون هنوز عملاً «آزادی فکر و بیان از تعرض مصؤون» نیست، نمی‌گوییم که شما بروید کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ»[۲۷] چاپ مطبعهٔ دولتی را بخوانید و ببینید که کدام شخص علیه مشروطیت از ارتجاعیون فتوا جمع کرد؛ یا نمی‌گوییم بروید رویدادهای لویه جرگهٔ اخیر را نظر اندازید که کدام شخص مخالف مادهٔ (۲۴) قانون اساسی رأی داد. یا نمی‌گوییم که اعضای کدام فامیل با جرأت در چندین مورد و ملاقات‌ها گفته اند که ما به دموکراسی عقیده نداریم و مردم افغانستان نارسیده اند و غیره ...

---

۲۳ ـ داکتر محمد یوسف (۱۲۹۳ ـ ۱۳۷۵خ) اولین صدراعظم «غیر خاندانی» افغانستان در «دورهٔ انتقالی» به اصطلاح «دههٔ دموکراسی» دوران سلطنت محمد ظاهر شاه

۲۴ ـ محمد هاشم میوندوال (۱۲۹۸ ـ ۱۳۵۲خ) صدراعظم افغانستان از تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۶۵ – ۱۱ اکتبر ۱۹۶۷م

۲۵ ـ زیرنویس شماره (۱) دیده شود.

۲۶ ـ نور احمد اعتمادی (۱۲۹۹ ـ ۱۳۵۸خ) صدراعظم افغانستان از تاریخ ۱۰ عقرب ۱۳۴۶ الی ۱۹ جوزا ۱۳۵۰خ

۲۷ ـ کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر میر غلام محمد غبار که جلد اول آن در مطبعهٔ دولتی چاپ شد. اما دولت از پخش آن جلوگیری کرد.

بلی هنوز در عناصر متشکلهٔ سیاست حکومت و دولت نظریات ارتجاعی و در اعمال کارکنان آن، حرکات استبدادی وجود دارد!

فقط این تعریف علمی اصطلاح ارتجاع را که از یک فرهنگ سیاسی به استناد فرهنگ‌های معتبر بین‌المللی گرفته شده است؛ بخوانید و خودتان را با مطالب فوق‌الذکر به کمک آن آشنا کنید که آیا نسبت ارتجاعی بی‌جاست یا درست!

۱ ـ تعریف علمی ارتجاع: ... «ارتجاع و ارتجاعی در لغت به معنی بازگشت است و بر کسان، گروه‌ها، حزب‌ها و طبقه‌های اطلاق می‌شود که مخالف هر نوع پیشرفت و تحول در روابط و بنیاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود هستند و یا خواستار خنثاشدن بعضی تحولات و بازگشت به گذشته اند. ارتجاع و ترقی‌خواهی در جامعه نسبی‌است و وابسته به درجهٔ پیشرفت و مرحلهٔ تاریخی آن جامعه است. چنانچه نیروهای مترقی یک جامعه ممکن است در جامعهٔ دیگر ارتجاعی یا محافظه‌کار به شمار آیند. ارتجاعی‌ها همان دست‌راستی‌های هستند که به روابط و نهادهای اقتصادی و اجتماعی در حال زوال پیوستگی دارند و در برابر هرنوع تحول مقاومت می‌کنند و دیگر از مختصات آنها ضد دموکراتیک‌بودن‌شان است». «ارتجاع ضد دموکراسی است و به هرنوع انتقال قدرت و ثروت از طبقات حاکم به طبقات محکوم مخالفت می‌کند».

چون در مقدمهٔ قانون اساسی گفته شده است:«به منظور تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر ...» « به منظور تطبیق دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» و «به منظور تشکیل یک جامعهٔ مرفه و مترقی بر اساس تعاون اجتماعی و حفظ کرامت انسانی ما مردم افغانستان با درک تحولات تاریخی که در زندگی ما به حیث یک ملت به وقوع پیوسته، در حالی که ارزش‌های فوق را حق همه جوامع می‌دانیم ...» یعنی مردم افغانستان با درک تحولات تاریخی در کشور و جهان برای تشکیل یک جامعهٔ مرفه و مترقی (معلوم می‌شود که هنوز مرفه و مترقی نیست و این پسمانی البته مسؤولانی هم داشته باشد!) دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را می‌خواهد توسط «تنظیم» مجدد «شئون و ارکان دولت» آزادی و رفاه افراد که فعلاً غیر منظم بوده و تأمین نشده اند، تأمین کنند. حالا اگر منصفانه در تبصره‌ها و اظهار نظرهای طبقات حاکمه و صاحب‌امتیازان گذشته که پایه، فشارآورنده و مشاورین دولت اند که گفته اند این قانون اساسی پیش از وقت است، مردم افغانستان لیاقت آن را ندارند، به «مردم وحشی و پسمانده» دموکراسی ضرر دارد و دیگر لاطایلاتی

که گفته اند، دقیق شویم و همچنین اگر دقت شود در قوای سه‌گانهٔ دولت یک تعداد کارکنان مؤثر آن، اشخاصی اند که نظریات و افکار ارتجاعی داشته درین کار نه تنها سابقه دارند، بلکه حالاً به جرأت هم اظهار نظر می‌کنند و آرزوی بازگشت صلاحیت‌های خودسرانهٔ دوره‌های قبل از قانون اساسی را می‌نمایند. این اشاره به عاقلان شاید کفایت کند؛ زیرا مصونیت سیاسی و آزادی واقعی بیان عقیده هنوز وجود ندارد. وگرنه یک فهرست بلندبالای می‌شد تقدیم کرد. باز هم علاقه‌مندان حقیقت و عدالت و دوستداران دموکراسی می‌توانند به یک سلسله خطابه‌های رسمی و مجلات ولسی جرگه و بعضی کتاب‌های تاریخ که در ین وقت‌ها نوشته و چاپ شده مراجعه کنند و ببینند که در عناصر متشکلهٔ سیاست حکومت و دولت چگونه نظریات ارتجاعی وجود دارد. البته درینجا مراد ما از استعمال اصطلاح دولت و حکومت همان اصطلاح معمولی و حقوقی مروجه است که در پهلوی آن البته نظریات علمی دیگری هم وجود دارد که اصلاً وجود دولت را توجیه دیگری می‌کند که خارج بحث این دفاعیه و قوانینی است که در محاکم ما با ارزش‌های آنها اجراات می‌شود.

۲ ـ تعریف علمی استبداد: «مراد ازان بنیاد سیاسی است که دارای این مشخصات باشد:

الف ـ نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت دولت

ب ـ وسعت دامنهٔ قدرت که عملاً به کار برده می‌شود ...

استبداد در سده‌های ۱۷ و ۱۸ از لحاظ نظری بر حق قدرت نامحدود زمامدار متکی بود. و هیچ چیز حتا حقوق طبیعی مردم نیز آنرا محدود نمی‌کرد. در قرن هژدهم انقلاب‌های امریکا وفرانسه با استبداد به مبارزه برخاستند و این مبارزه در طول سده‌های ۱۹ و ۲۰ منجر به بسط حکومت‌های قانونی در سراسر جهان شد».

من از شما می‌پرسم که آیا قبل از استقلال در کشور ما مفهوم حکومت قانونی وجود داشت؟ و آیا کسانی‌که مستند علیه مشروطیت مبارزه کرده اند (هم پدران‌شان هم خودشان) فعلاً از کارکنان حکومت و دولت نیستند؟ و همچنین آیا این طومارهای شکایات چهارسالهٔ دو صد نمایندهٔ پارلمان که همه حاکی از اجحافات و استبداد وزرا و والی‌ها و رؤسا بود یک چند فیصدی آن راست و درست نیست؟ و بگذریم از این‌که هنوز عنعنات طره باز خان در تحقیقات و زندان‌ها پا برجاست! یا آن که در اطراف کشور تعذیب خلاف کرامت انسانی واضحاً وجود دارد.

فقط جواب‌های با احتیاط شما جواب‌های من خواهد بود که نظریات ارتجاعی و حرکات استبدادی موجود است!

خوب اگر این‌جانب نسبت به افکار ترقی خواهانه‌ام کسانی را که محافظه‌کارانه حرکت می‌کنند، ارتجاعی بگویم و پیش شما غلط باشد، آیا اسناد پُرقوت ذیل دلیل کافی نیست؟

صدها مقالهٔ مستند و حاکی از چشم‌دیدها از طرف نویسندگان وطن‌پرست در ده‌ها جریده و روزنامهٔ ملی و شخصی که تمام آن لاجواب مانده و کس به تردید آن نپرداخته است.

ده‌ها خطابهٔ نمایندگان ملت نسبت اجحافات حکومت، وزرا و والی‌ها و دیگر کارکنان آن و طلب استعفا که در مجلات شورا ثبت شده است.

قطع‌نامهٔ تقریباً سه صد دانشمند کشور یعنی استادان پوهنتون علیه حکومت در افشای حملات پولیس به پوهنتون و ابن‌سینا که همه پوهاند و پوهندوی بوده، جوان و احساساتی هم شمرده نمی‌شوند که تحریک شده باشند. فقط یورش قوای ضربت به آن بی‌رحمی و فجایعش تا سرحد بی‌سیرتی بوده، که آن پروفیسوران را تحریک کرد و طلب استعفای چنین حکومت را نمودند.

قطع‌نامه های معلمین ده‌ها لیسهٔ مرکز و اطراف به عنوان اعتراض علیه حرکت ارتجاعی مذکور و طلب استعفای حکومت.

قطع‌نامهٔ پنج هزار محصل پوهنتون به نمایندگی نسل جوان که آن فاجعه را شرح داده و خواستار استعفای فوری این حکومت شدند.

بالاخره در وقت تقدیم بودجهٔ سال ۱۳۴۸ معلوم شد که رأی اعتماد که قانونی‌بودن حکومت وابسته به آن است چه اندازه متزلزل است و اگر حالت و روزهای آخرین سبب جلب توجه بالا و کمک پلوها و عذر و معذرت ها و تطمیع‌های انتخاباتی دورهٔ آینده نمی‌بود، بودجه به این صورت شکسته هم نمی‌گذشت و این حکومت هم به سرنوشت اسلافش دچار می‌شد.

قضات محترم! اگر به شش سند قوی فوق اهمیت نمی‌دهید و فقط به راپورهای غلط پولیس و محاضر ساختگی و ناقص ضابطان قضایی نیمه‌سواد و این دعوی بی‌سر و پای آقای سارنوال وقعی

می‌گذارید، فکر کنید که تاریخ در بارهٔ قضا و همدستی قانونی آن با قوای اجراییه چه خواهد گفت. باز هم به صورت کاملاً نمونه این سه چهار نکته را از دوران کاروایی این حکومت بخوانید:

در ابتدا این حکومت با بوق و کرنا اعلان دایرشدن یک کمیسیون اصلاحات اداری را مرکب از صد اداره‌چی و علم اداره‌خوانده نمود، اکنون شما بگویید، بعد از دوسال نتیجهٔ کار آن کجاست.

اختلاس‌های سرسام‌آور نغلو که منجر به محکومیت یک وزیر این کابینه (انجنیر سلیم) وزیر صنایع شد و همین قسم خوابانده شد، حسابی هم دارد و یا هیچ واقعه‌ای رخ نداده؟

حوادث انحصارات و اختلاس انحصارات بغلان، سوختن دارالامان، پَرچو شدن فابریکهٔ سمنت جبل‌السراج، کم شدن تولیدات نساجی و دیگر صنایع در سال ۱۳۴۷ هم از جملهٔ فعالیت‌ها است!؟

وقایع اعتصابات کارگری و تظاهرات روشنفکری در سراسر کشور، آیا همه در وقت این حکومت رخ نداده و البته این هم با مصادرهٔ جراید ملی از جمله حُسن اداره شمرده خواهد شد و کارنامه می‌باشد!

حوادث ناشی از تنفیذ عاجلانهٔ قوانین معارف و پوهنتون و تظاهرات ۲۴ روزهٔ ضد آن هم عجب کارنامهٔ دموکراتیکی است!؟

بالاخره راپور شبِ جشن وزیر پلان این کابینه، از بحران اقتصادی سخن نزد و وخامت آینده را بیان نداشت؟ و حتا نام از پلان پنج سالهٔ سوم نبرد و برخلاف یازده سال اخیر، دیگر وزرای این کابینه از شرم پشت رادیو حاضر نشدند؛ چون موضوعی هم نداشتند و مردم هم داستان سرمنگسک بند خروار، جذام‌خانهٔ هزاره جات، تیلفون کنرها، پروژهٔ پکتیا را حاضر نبودند که برای بار دهم بشنوند!

جناب قضات! این انتقادها اگر قابل طرح و درست و قانونی نیست، آن وقت من هم انتقاداتم را پس خواهم گرفت. در غیر آن ایراد چنین انتقادات معقول به نفع کشور بوده، قابل تعقیب و گرفتاری نیست. زیرا ملت به کسانی که صلاحیت می‌دهد، مسؤولیت هم تعیین کرده است. به‌جرأت می‌گویم که مادهٔ ۹۴ از طرف حکومت عملی نشده است.

نظر به مادهٔ ۲۴ صدراعظم اولی‌الامر کسی نیست؛ حتا وقتی که احزاب سیاسی آمد، حزب مخالف حکومت با بوق و کرنا مخالفت خود را با حکومت وقت اعلان می‌کند. قانونی وجود ندارد که انتقاد

از حکومت را منع کرده باشد و اصول‌نامهٔ جرایم در این حصه مطابق مادهٔ ۱۳۶ قانون اساسی تطبیق نمی‌شود.

حصهٔ چهارم: «به میان‌آوردن یک هرج و مرج»، «دایماً به سعی بالفساد و روی‌کار نمودن یک اغتشاش کوشیده است».

عوام می‌گوید: «عقل نه، جان در عذاب». راستی نمی‌دانم به کدام کجی این شتر مست حکومت اشاره کنم. مرا از یک طرف منسوب به جمعیت خلق (جریدهٔ خلق) می‌داند که هدف غایی خود را سوسیالیزم اعلان کرده بود. چون بیچاره سارنوال سواد و مطالعه و معلومات علمی و سیاسی ندارد، برای این‌که به هر صورتی باید جزا ببینم، من یعنی **«سرکرده»**ی آن‌ها را هرج و مرج‌طلب و انارشیست می‌خواند که از نگاه علم سیاست و مکتب‌های سیاسی «سوسیالیزم» و «انارشیسم» دو قطب مختلف جمع ناشونده و آشتی‌ناپذیر اند. فقط قضات محترم که فضل خداوند لیسانسه‌های حقوق و علوم سیاسی اند، خودشان می‌توانند مرا از شّرِ این جهالت خلاص کنند و به دهن مدعی نادان بزنند که بابا! یکی از این دو حربه را حواله کن، حوالهٔ هردوی آن‌ها کاری نمی‌شود. یکی دیگر را خنثنا می‌کند! گذشته از این، این‌جانب با جرئت و واضح عرض می‌کنم که طرفدار «اجتماعیت» بوده و به اساس «تعاون اجتماعی» می‌خواهم که کشور عزیزم «جامعهٔ مرفه و مترقی» گردد، طوری که قانون اساسی بیان داشته است و به ضرورت «درک تحول» اشاره کرده است.

جناب سارنوال! ضرورت تحول را بیان‌کردن، هرج‌ومرج‌طلبی نیست. با انارشیزم یعنی هرج‌ومرج‌طلبی و بی‌بندوباری سیاسی و اجتماعی به اساس عقیدهٔ علمی‌ام جداً مخالفم. در این محکمه مبارزه‌ام را علیه انارشیسم که معتقد به هیچ نظم نیست اعلان می‌کنم؛ نه در گذشته هرج‌ومرج‌طلب بوده ام و نه در آینده خواهم بود. لذا این سخن جعلی پولیس و سارنوال بوده، جداً آن را تردید کرده، می‌گویم که هرج‌ومرج‌های گذشته و آینده از استثمار بی‌رحمانه، از ستم، از نادانی و سوء ادارهٔ طبقات حاکمه و هیئت سیاسی آنها به وجود آمده و می‌آید. زیرا مردم زحمتکش و مؤلد احتیاج جدی به نظم و آرامش داشته، آشوب‌طلب نیستند. روشنفکرانِ طرفدار آنها نیز چنین مفکوره‌ای دارند.

در بارهٔ سعی بالفساد: من در زندگی اخلاقی و اجتماعی خود به حیث یک روشنفکر تحصیلکرده که در حقیقت «ملای عصری است»، وظیفهٔ اجتماعی، اسلامی جامعه‌ام را که (امر به معروف و نهی

از منکر) است، همیشه عملی کرده و در آینده هم به امر معروف و نهی از منکر خواهم پرداخت. لذا سارنوال بی‌جا و خلاف واقعیت اصطلاح فقه (سعی بالفساد) را در حصهٔ شخص مثل من که اخلاق و اعمالم به همشهریانم معلوم است، بی‌خبرانه به کار برده است.

جناب قضات! از شما می‌پرسم، آیا کسی که مردم را از رشوت‌خواری، مردم‌آزاری، ظلم و فحشا، پستی و بی‌شخصیتی و جبن و چاپلوسی و دسیسه‌سازی منع می‌کند، یا اعمال نکوهیدهٔ ناشر[۲۸] و امثال آن را (که در آرایش‌گاه «دنیا»ی خود به زنان زیبای خارجی به خرچ جیب دهقانان کندز و تالقان ده‌ها هزار معاش می‌دهد) تقبیح می‌نماید، آیا نهی منکر است یا سعی بالفساد! به گفتهٔ فردوسی «تفو باد بر چرخ گردون تفو» که پولیس و سارنوال یک مملکت اسلامی، داهیان منکر و آمران معروف را به خاطر یک عیاش، سودخوار و محتکر به نام کرامت انسانی جلب و گرفتار کرده، این عمل شرعی و قانونی آنها را هم بی‌شرمانه سعی بالفساد بخواند. ما اصلاً با داشتن کرامت به چنین انسان‌ها معتقد نیستیم، بلکه آن‌ها را قانوناً قابل تعقیب می‌دانیم.

به نظر این پولیس نادان، نالایق و آلهٔ دست است که خودش به وسیلهٔ راپورهای غلط و دوسیه‌سازی و گرفتاری روشنفکران وطن‌پرست و مجاهدان راه اجتماعی، «سعی بالفساد» نموده آخر وضع را خراب خواهد ساخت.

آمدیم به روی‌کار آوردن یک اغتشاش، اگر پولیس و سارنوال ثابت سازد که من در طول این «دورهٔ دموکراسی» یک بار در خفا و آشکار کلمهٔ «اغتشاش» را بر زبان آورده ام، آفرین می‌گویم. به نظر این سارنوال ما، کلمهٔ تحول معادل اغتشاش است. لهذا اگر دستش برسد، همه کسانی را که قانون اساسی را تدوین کرده اند به محاکمه می‌کشاند. زیرا آن‌ها اول نوشتند که: «با درک تحولات تاریخی که در زندگانی ما به وقوع پیوسته»، «مطابق مقتضیات عصر»، «وحدت ملی افغانستان» را «تنظیم» باید کرد.

جناب قضات! به آقای سارنوال، خوب (خر فهم) کنید که بلی بلی! به اجازهٔ قانون اساسی، ما تحول‌طلب هستیم و تحول عبارت از همین تغییراتی است که در مملکت شروع شده، صاحب امتیازان سابق و محافظه‌کاران را وارخطا نموده، برای این‌که وضع موجود حفظ شود یا وضع سابق بازگشت

---

۲۸ ـ زیرنویس شماره (۲) دیده شود.

کند، این شایعه‌ها را می‌سازند که روشنفکران اغتشاش می‌خواهند، تا باشد که مقامات بالایی که به این تحول نظر موافق ندارند هم ترسیده، دموکراسی را پس بگیرند؛ قانون اساسی را لغو کنند تا باز، بازار این‌ها رونق بگیرد. اما افسوس که دیر شده است!

سارنوال صاحب! من و دیگر روشنفکران تحول‌طلب، تحول می‌خواهیم! و تحول به نظر ما عبارت از «جنبشی است سریع برای ایجاد نوآوری‌ها که وسیلهٔ رفع ناسازگاری‌های اجتماعی می‌شود».

طغیان و شورش تحول اجتماعی به شمار نمی‌رود. ما مخالف جدی اغتشاش هستیم، زیرا اغتشاش حرکت ارتجاعی است؛ فقط نظم و امنیت را برهم نمی‌زند، بلکه شیرازهٔ حیات اقتصادی و اجتماعی را می‌گسلد. انسان‌های اجتماعی اغتشاش را نمی‌خواهند؛ چنانچه در اغتشاش گذشتهٔ مملکت، کور نبودید که همان «جدیدی‌ها» و «متهم به کافری» و روشنفکران به مخالفت اغتشاش برخاستند. اما همان (تکفیرکننده‌ها) و مخالفین تحول و تجدد به آن‌ها تفنگ دادند، کمک کردند و عملاً اغتشاش به دست آن‌ها، مرتجعین و محافظه‌کارانِ صاحب امتیاز و جاه‌طلبان به راه انداخته شد. در آن حادثه جناب حضرات‌تان[۲۹]را هم دیدیم و جناب والی علی احمد خان‌ها[۳۰]و عضدالدوله‌ها و فلان خان و ملک دیگرتان را هم!

۲۹ ـ اشاره‌ای‌ست به ایفای نقش منفی اعضای برجستهٔ خانوادهٔ روحانی «حضرت شور بازار» در راه اندازی اغتشاش‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ (مانند حضرت فضل عمر مجددی ملقب به نورالمشایخ و حضرت محمد صادق مجددی و حضرت محمد معصوم مجددی و حضرت عبدالحلیم جان مجددی و حضرت بزرگ جان مجددی ...) در ضدیت با اصلاحات امیر امان الله خان و دامن زدن مخالفت و شورش برای سرنگونی رژیم او و پیروزی امیر حبیب‌الله کلکانی

۳۰ ـ امان الله خان برای سرکوب شورش شینوار در ۱۹۲۸، علی احمد خان را که بنا بر سابقهٔ کار با روحیات قبایل گوناگون آنجا آشنا بود، با نیروی نظامی به جلال آباد فرستاد. والی علی احمد خان در تلاش خاموش کردن اغتشاش بود که از تخت نشینی حبیب الله کلکانی بتاریخ ۱۸ جنوری بر تخت سلطنت کابل اطلاع یافت. او نیز مدعی تاج و تخت شد و بتاریخ ۲۰ جنوری ۱۹۲۹ در جلال آباد پادشاهی خود را اعلان کرد و باز مطابق معمول «حضرت»ی بنام حضرت ضیاء معصوم مجددی مشهور به حضرت چهار باغ و «نقیب صاحب» (پدر مرحوم سید احمد گیلانی) دستار پادشاهی بر سرش نهادند! او در قصد حمله به کابل با همکاری قبایلی از ننگرهار موفق نبود، از مسیر لغمان و پشاور به قندهار رفت. علی احمد خان سه ماه بعدتر در قندهار به تاریخ ۲۴ می برای بار دوم

تحول و تحول بنیادی و انقلاب، تعاریف علمی و مشخصی در فرهنگ‌ها دارند و هرج و مرج و سعی بالفساد و اغتشاش درست نقطهٔ مقابل آن‌هاست، که فقط مرتجعین، خاینین، محافظه‌کاران، صاحبان امتیاز ناحق و دیگر استثمارگران مردم، آن‌را می‌خواهند و عمل می‌کنند. من و همه روشنفکران چنین تهمت نادانانه را جداً رد می‌کنیم و آینده و زندگی ثابت می‌سازد که ما طرف‌دار نظم واقعی اجتماعی هستیم. فقط ملا نصرالدین‌ها هستند که مرگ خودشان هم قیامت است، هم اغتشاش و هم بی امنیتی! چنان‌چه تحول و دموکراسی به نظر بسا عناصرِ از این قبیل همه چیز را خراب کرده، قدرت تعدی و لت و کوب و چور و چپاول و خودسری‌های آنها را گرفته است و به نظر آن‌ها حالا هم اغتشاش است که همین قانون اساسی محصول آن است.

من از کدام اغتشاش خبر ندارم و اگر بالفرض واقع هم شده باشد، به حیث یک نفری که در یکی از مظاهرات اشتراک نکرده و در روز حادثهٔ ابن‌سینا و روز واقعهٔ پوهنتون در چهار راهی ملک اصغر در عمارت دارالتألیف علاوه بر قید حاضری و تفتیش مکرر رسمی، زیر نظر خاص رئیس و معاون و هم‌کاران باشد، کدام مسؤولیتی ندارم و من بودنم را در مکان معین و زمان معین، زیر نظر اشخاص معین ثابت می‌سازم . لطفاً بفرماید سارنوال هم ثابت کند که من روز ۲۳ یا ۲۹ ثور در ابن‌سینا و پوهنتون یا در یک کیلومتری آنجا بوده ام یا رفته ام یا کسی در آنجا نزد من آمده و هدایت گرفته است.

هم‌چنین من به سویهٔ وکلای ولسی جرگه ثابت می‌کنم که در خطابهٔ (۱۱) ثور قطعاً این جملات را نگفته و این‌گونه موضوع اصلاً در آن جا طرح نبوده است. لهذا افترای پا در هوا را رد می‌کنم و تأسف می‌کنم که حکومت با چنان خطابه‌های بلند بالای خود، باز با مخالفین با روش غلط چنین پیش آمد ناجوانمردانه و کهنه‌شده می‌کند.

بخت‌آزمایی و اعلان پادشاهی کرد اما این بخت تنها ده روز با وی یار بود. با سقوط شهر قندهار در ۴ جون ۱۹۲۹ به دست نیروهای امیر حبیب الله کلکانی اسیر و به کابل برده و اعدام شد.

حصهٔ پنجم: «تأیید مطالب درخواستی کانکورزدگان» عملی‌ست معقول.

جناب قضات! شما این سه مسأله را از قانون اساسی مد نظر گرفته و معقولیت عملی را که خلاف قانون نیست چطور جرم می‌دانید؟

۱ – «به منظور انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان» مقدمهٔ قانون اساسی

۲ – «تعلیم حق تمام افراد افغانستان است و به صورت مجانی از طرف دولت به اتباع افغانستان فراهم می‌شود. هدف دولت در این ساحه، رسیدن به مرحله‌ای است که درآن تسهیلات مناسب تعلیم و تربیه برای همهٔ افراد افغانستان مطابق به احکام قانون فراهم گردد. دولت مکلف است برای تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان پروگرام مؤثری وضع و تطبیق نماید. رهنمونی و نظارت تعلیم و تربیت وظیفهٔ دولت است ...» مادهٔ (۳۴) قانون اساسی

۳ ـ «تعمیل احکام این قانون اساسی و تمام قوانین ... انکشاف وضع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم وظیفهٔ حکومت می باشد. حکومت برای تنظیم وظایف خود بر اساس قوانین، مقررات وضع می‌کند، این مقررات باید مناقض نص یا روح هیچ قانون نباشد». (مادهٔ ۹۴) قانون اساسی.

ما باید به ارتباط مطالب درخواستی کانکورزدگان ببینیم که دولت «تسهیلات مناسب تعلیم و تربیه برای همه افراد افغانستان» مطابق قانون اساسی آیا فراهم کرده و «برای تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان پروگرام مؤثری وضع و تطبیق» نموده! و چگونه طبق وظیفهٔ خویش دولت به این پرابلم تعلیم و تربیه، وزارت معارف را «رهنمونی و نظارت» کرده است و آیا «مقررات وضع» شده در بارهٔ این فارغان صنوف دوازده «مناقض نص یا روح» قانون اساسی که «انکشاف وضع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم» را وظیفهٔ حکومت می‌داند، نیست؟ به این اساس و با این روحیه می‌آییم به تحلیل مطالب درخواست کانکورزده‌گان: اولاً باید دو چیز را از هم تفکیک کنیم، یکی مطالب درخواستی و دیگر تظاهرات آن‌ها.

الف ـ در بارهٔ مطالب درخواستی:

خلاصهٔ مطالب آن‌ها را در چند کته‌گوری ذیل گنجانده می‌توانیم:

۱ – در لیسه‌های اطراف معلمین کافی ساینس و لابراتوار وجود ندارد.

۲ – تخنیک ترتیب سوالات امتحان کانکور و اخذ آن پیچیده بوده، به عادت و توضیح قبلی ضرورت داشت.

۳ – فروش و به دسترس گذاشتن پارچۀ سوالات از کامیابی نالایق‌ها و غبی‌های پولدار و متنفذ از دُور معلوم می‌شود.

۴ – افتتاح دیگر مؤسسات تعلیمات عالی و برخی فاکولته‌های دیگر ضروری است.

۵ – بالاخره پیدا کردن کار و شغل مؤلد و مفید برای فارغان صنف دوازده یک امر حتمی است.

جناب قضات! این‌جانب شخصاً به حیث یک انسان روشنفکر و سابقه‌دار در معلمی و پوهنتون و معارف و بالاخره وارد به بودجه و اقتصاد کشور، مطالب فوق درخواستی فارغان صنف ۱۲ را معقول دانسته، در خطابه‌ام آنرا تأیید کرده ام، به این دلایل که:

۱ ـ از نگاه فنی و تخصصی:

مادۀ اول درخواستی آنها یک مسألۀ تخصصی فرهنگی است و آنقدر معقول است که اگرچه متخصصان معارف اجباراً مؤظف شوند آن را عملاً رد کرده نمی‌توانند زیرا:

ـ لیسه‌های اطراف دوردست کشور بدون پلان و سنجش علمی برای نمایش یا بر اثر فشار چند وکیل و متنفذ که پسران‌شان در خانۀ خودشان بتوانند تحصیل کنند، تأسیس شده اند.

ـ موازی تأسیس لیسه‌ها توجه خاص فوق‌العاده به پوهنزی ساینس لازم بوده، زیرا یگانه محل تربیۀ معلمین ساینس، آن فاکولته است. این توجه شامل بودجه، تعداد استادان و امتیازات تشویقی در دورۀ محصلی و معاش منطقه‌وی در وقت معلمی در اطراف بوده می‌توانست.

ـ یونسکو و دیگر مؤسسات بین‌المللی صدها لابراتوار به معارف ما کمک کرده و باز حاضر است که آن را دوام دهد. چنانچه در اکثر تحویل‌خانه‌های معارف ولایات چندین سال است که سامان‌های لابراتوار هم‌چنان در حالت بسته‌بندی مانده، اما در بارۀ تربیۀ پرسونل تخنیکی آن بی‌توجهی واضح شده، هم چنان بلااستفاده مانده است.

از دلایل فوق به این نتیجه می‌رسیم که اخذ امتحان یک‌رنگ با یک سویه، بین لیسه‌های مرکز و اطرافی چون گردیز، فراه، بامیان و بدخشان غیرعادلانه است. علمی و عادلانه این بود که حد اقل به دو سویه و کته‌گوری امتحان اخذ می‌شد تا روحیهٔ دموکراتیک قانون اساسی و عدالت نسبی مراعات می‌گردید.

۲ ـ از نگاه قانونی و حقوقی:

مطلب دوم و سوم درخواست آنها در حقیقت یک دادخواهی است که عدم مقررات انضباطی را در موسسهٔ تعلیم و تربیه نشان داده و قانوناً قابل تعقیب است. زیرا شعور هرکس مربوط محیط اجتماعی آن است. متعلمین که از تِست و طریقهٔ امتحانات امریکایی چیزی نشنیده باشند و حتا با ساعت و اجزای آن یعنی اندازهٔ دقیقه آشنا نباشند، در مقابل سه صد سوال و چند دقیقهٔ محدود طبعاً گیج می‌شوند و سرعت انتقال آنها به اندازهٔ متعلمین لیسهٔ حبیبیه و نجات کابل که با خارجی‌ها و کتاب‌ها سر و کار داشته برابر نیست، حد اقل برای آنها هدایت‌نامهٔ قبلی لازم بود که اجراء نشده است.

در بارهٔ فروش و به اختیارگذاشتن سؤالات سِری یک اعتراف منصفانه به کار است. از شما قضات تا استادان پوهنتون، دیگران و این‌جانب چندین مثال زنده را می‌شناسیم و می‌دانیم؛ مثلاً شما اگر خواسته باشید یکی از صد آن را تحقیق کنید، لطفاً از وزارت معارف و پوهنتون، سوانح و نمرات سال‌های تحصیل و نقل مکان‌های متعددِ زرغون پسر سرور ناشر را بخواهید و حتا که فعلاً به صنوف بالای فاکولته است، از امتحان به سویهٔ صنف ۹ برآمده نمی‌تواند و این‌که چطور بکلوریا گرفته و چطور در کانکور موفق شده، این مشکل را حل می‌کند.

۳ ـ از نگاه اجتماعی و اقتصادی:

مادهٔ سوم و چهارم مطالب آنها یک مسألهٔ اجتماعی و اقتصادی است. افغانستان یک کشور در حال انکشاف است و ضرورت آن به پرسونل فنی و اهمیت قوای بشری برای پیش‌بُرد پلان‌ها و پروژه‌ها یک امر ضروری است. به نظر ما فقط دُرست نفهمیدن جریان اقتصادی و دفع‌الوقت است که پنجصد نفر فارغ صنف دوازده را در حالی‌که به دیگر جا هم ضرورت نداشته باشیم، از ادامهٔ تحصیل‌شان در پوهنتون جلوگیری کنیم. توجه خاص به بودجهٔ معارف و توجه خاص‌تر به داشتن لیسانسه‌ها، ضرورت اجتماعی و اقتصادی کشور ماست. خصوصاً وقتی این ادامهٔ تحصیل با یک فداکاری کاملاً

ضرور می‌شود، که ما در بیرون یا در ادارات برای این پنجصد نفر کار هم تهیه کرده نتوانیم و نمی‌دانیم مسؤولیت قانونی مادۀ (۳۷) قانون‌اساسی خود را در این حصه دولت چرا فراموش می‌کند. ما تعللات مانند نبودن جای و کم بودن استادان را رد می‌کنیم؛ زیرا علاوه بر بودن جای در پولیتخنیک، ده‌ها عمارت دولتی تکافوی این کار را می‌کند و با زیادکردن وقت تدریس استادان موجود پوهنتون، مشکلی باقی نمی‌ماند. چنانچه بعدها دیدیم که با انتخاب یک رئیس پوهنتون جدید می‌خواستند این کار را بکنند، اما وضع طور دیگر شده بود. لذا این مطالب معقول را نه تنها من تأیید می‌کنم، بلکه تأیید محکمه را نیز می‌خواهم، چون‌که ولسی‌جرگه بر اساس معقولیت نمره را پایان آورده و درخواست آنها را تصویب کرد.

ب ـ در حصۀ تظاهرات کانکورزدگان

به نظر من آن‌ها مطابق مادۀ ۳۲ برای تأمین مقاصد جایز (آیا آرزوی دوام تحصیل علم جایز نیست؟) و صلح‌آمیز (آیا حرکت دسته‌جمعی بدون سلاح و بدون رساندن کدام ضرر به عابرین و دکان‌های سر راه، صلح آمیز نیست، جنگ مسلح است؟) مطابق احکام قانون چه که، مطابق قانون اساسی حتا با صحبت قبلی با وزارت معارف، اجتماع و تظاهر کرده اند که شکل قانونی داشت. شما اگر تمام حقوق‌دان‌های داخلی را جمع کنید و از تمام مشاهدین خارجی پرسان کنید، نمی‌توانید ثابت کنید که اجتماع و تظاهر برای دوام تحصیل و کار غیرقانونی یا مسلح بوده است!

این‌که در میان این اجتماعات بعضی آقازادگان مربوط فلان دستۀ سیاسی از کارکناررفته یا اشراف‌زاده‌گانی که پدران‌شان خانه‌نشین یا بیکار مانده اند، اشخاصی را مانند فلان وزیر یا معین یا رئیس یا مدیر دشنام داده اند، هم واقعیت دارد که موجب تقبیح من و دیگران بوده است. چنین اشخاصی را که عمل مشخصی انجام داده اند می‌توان تعقیب و گرفتارکرد؛ اما نمی‌توان دربست تمام مظاهره را محکوم کرد. لذا تأیید روحیۀ دموکراتیک چنین یک اجتماع قانونی چطور جُرم بوده می‌تواند؟ هر وقت اکر حکومت اعلامیه‌ای در بارۀ غیر قانونی‌بودن این اجتماع در ماه حمل صادر می‌کرد و باز این‌جانب دوام «غیر قانونی» آنرا در ۱۱ ثور تأیید می‌کردم، می‌شد به آن اعتراض گرفت. در حالی‌که چنین نشده به صورت دفکتو قانونی بوده است؛ چون‌که «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود، مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد».

حصۀ ششم:

درخواست تطبیق کامل مادۀ ۲۵[۳۱] قانون اساسی جرم نیست!

نظر به وجود ذهنیت تبعیض‌طلبانۀ شونیستی و فاشیستی‌نمای قبلی در سیاست عملی حکومات مستبد گذشته و وجود بقایای شاگردان مکتب تفوق‌طلبی وزیر محمدگل[۳۲] معروف در دستگاه دولتی و همچنین پروپاگند رقیبانه و خاینانۀ جریان‌های سیاسی نقاب‌دار و قدرت‌طلب جدید و به اساس ثبت ناقص ضبط قضایی سارنوال با قرینه‌سازی فقرۀ ۳ مادۀ ۵۸ که در مادۀ ۶۵[۳۳] تبلیغ شفاهی آن با جزای غیرعادلانه‌اش که از روحیۀ استبدادی زمان[۳۴] تدوین آن اصول‌نامه نشأت کرده ذکر است، مانند خاک خشک به دیوار حواله کرده است. من هم خوش هستم که از این گوساله‌گوساله‌گفتن وکیل مدافع قوۀ اجراییه‌ای که در راه برقراری مساوات برادارانۀ مردم کشور تا هنوز گام اساسی نبرداشته است، آن حصۀ خطابۀ روز کارگرم را که راجع به درخواست تطبیق کامل مادۀ (۲۵) قانون اساسی که در بارۀ تأکید برقراری مساوات و رفع تبعیض و امتیاز برای مردم افغانستان است، با جرئت اخلاقی به صورت مدلل به خاطر اتحاد ملی ضروری مردم کشور ما به پیش‌گاه یک محکمه هم بیان و اظهار کنم:

چون قانون اساسی جدید با ارادۀ پادشاه مملکت توسط علمای حقوق‌خوانده و روشنفکرانی که در مهد دموکراسی غرب تربیه شده اند، تدوین گردیده و از طرف لویه جرگۀ ملت تصویب شده است.

---

۳۱ – ماده اینست: «مادۀ ۲۵: تمام مردم افغانستان بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون حقوق و وظایف مساوی دارند.»

۳۲ – منظور بدخشی محمدگل مهمند شووینیست بسیار متعصب و تبعیض‌طلب مشهور است که هنگام تصدی‌های دولتی‌اش در شمال کشور با فرهنگ مادی و معنوی مردمان بومی این سرزمین دشمنی آشکار نشان داد. و با از بین بردن شمار زیاد کتب و آثار و آبدات باارزش تاریخی و فرهنگی و تغییر اجباری نامهای اصیل و باستانی، فجایع و جنایت‌های بی‌مانند فرهنگی و خیانت تاریخی نابخشودنی را مرتکب شده است.

۳۳ – ماده اینست: «مادۀ ۶۵: هر مامور دولت که برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور فقرات (۱) و (۳) مادۀ (۵۸) و مادۀ (۶۲) و مادۀ (۶۴)، تبلیغ شفوی یا تحریری بنماید، به حبس از پنج تا ده سال با اعمال شاقه محکوم میگردد.»

۳۴ – اشاره به استبداد دوران صدارت سردار داود که اصولنامه مورد نظر تدوین همان دوره بود.

وقتی که به صورت بی‌سابقه در فقرۀ (۳) مادۀ (۲۴) می گوید: (اعضای خانوادۀ شاهی ... وظایف آتی را احراز کرده نمی‌توانند:

۱ - «صدارت عظمی یا وزارت ...». واضحاً چنین مستفاد می‌شود که قبلاً اعضای خانوادۀ شاهی صدراعظم و وزیر شده می‌توانستند. بعد از این برای اکمال مشروطیت، حکومت از سلطنت جدا شده، لذا اعضای خانوادۀ شاهی مِن‌بعد صدراعظم و وزیر شده نمی‌توانند. یا وقتی که قانون اساسی در فقرۀ (۴) مادۀ (۲۶) می گوید: «هیچ کس را نمی‌توان مجازات نمود مگر طبق حکم محکمۀ با صلاحیت که بعد از محاکمۀ علنی و حضوری صادر گردیده باشد.» یا در فقرۀ (۸) آن مادۀ «تعذیب انسان جواز ندارد»، واضحاً هم مقنن هم قاضی هم مردم می‌دانیم که قبلاً مردم بدون محکمه مجازات می‌شدند و تعذیب انسان عملاً مجاز بوده است. زیرا قانون چیزهای بدیهی را که ضرورت به امر و نهی آن نباشد در خود نمی‌گنجاند. و اگر چنین می‌بود مثنوی صد مَن کاغذ می‌شد.

با این مقدمۀ کوچک هر افغانستانی مسلمان، هر عاقل منصف انکار کرده نمی‌تواند که در کشور ما مانند کشورهای شبیه آن تبعیضات طبقاتی، قومی یا ملی وجود داشته و دارد. آفتابِ این حقیقت را به دو انگشت اغراض و بی‌اعتنایی نمی‌توان پوشاند! لذا قانون اساسی جدید، نظر به «مقتضیات عصر بر اساس واقعیات تاریخ و فرهنگ ملی»، «به منظور تأمین عدالت و مساوات» در مادۀ ۲۵ خود در ابتدای «حقوق و وظایف اساسی مردم» اعلام می دارد:

«تمام مردم افغانستان بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون حقوق و وظایف مساوی دارند.»

این‌جانب (م. طاهر بدخشی) طبق امر و وظیفه‌ای که قانون اساسی در مادۀ (۴۰) به مردم افغانستان تعیین کرده است، «برای اشتراک در حیات ملی» از مادۀ (۳۱)[۳۵] قانون اساسی الهام گرفته به خود حق داده «فکر خود را به وسیلۀ گفتار» و مطابق به احکام قانون «اظهار» کرده ام، که خلاصۀ مطالبش چنین است:

حاضرین محترم! مردم شریف و نجیب افغانستان! در این جهان پرآشوب طوری که قبلاً حوادث بزرگ آن‌را تشریح دادم، شکست صد ملیون عرب در مقابل چند ملیون اسرائیلی و مقاومت بی‌نظیر

---

۳۵ – بخشی از ماده اینست: «مادۀ ۳۱: آزادی فکر و بیان از تعرض مصؤن است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیلۀ گفتار، نوشته، تصویر یا امثال آن مطابق به احکام قانون اظهار کند...»

وطنپرستانهٔ ملت کوچک ویتنام در مقابل قوت درجه‌اول دنیا، ما را به این امر متوجه می‌سازد که برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور باید از تشتت و نفاق اعراب و اتحاد و وحدت ویتنامی‌ها بیاموزیم که اتحاد ملی ضرور است.

اتحاد ملی از نگاه علم جامعه‌شناسی و روان‌شناسی انسان و اقوام فقط وقتی واقعاً میسر می‌شود و به‌وجود می‌آید که در میان مردم و اقوام و مناطق مختلف یک کشور در مقابل وظایف و حقوق اساسی، تبعیضاتی بر اساس لسان، قومیت و منطقه نبوده، و مساوات و برابری کامل برادرانه در مقابل آن وظایف و حقوق به میان بیاید؛ یعنی امتیازات خانوادگی، طبقاتی و قومی از بین برود و منظور «انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان» که قانون اساسی در دیباچهٔ خود آورده، برآورده شود.

جناب قضات! به گفتهٔ گالیله: «من چه کنم، زمین هم‌چنان می‌چرخد»! بدبختانه در همین سرزمین در نیمهٔ دوم قرن بیست با آگاهی از حقوق بشر، اعلامیهٔ انقلاب کبیر فرانسه و منشور ملل‌متحد و بالاخره این مادهٔ قانون اساسی و ضرورت تاریخی، هستند کسانی که از امتیازات خانوادگی، طبقاتی و قومی بدون داشتن لیاقت، استحقاق و تقوا سال‌هاست بهره‌مندند و به خرچ جیب زحمتکشان و مالیهٔ ظالمانهٔ مناطقی که به استبداد، به زودی گردن نگذاشتند، زندگی طفیلی و عیاشانه دارند. بهترین مقامات دولت، کلان‌ترین زمین‌های زراعتی و زیادترین سرمایه‌های ملی و دیگر وسایل تولیدی و اجتماعی در انحصار و اختیار آن‌ها بوده و هنوز هم می‌خواهند خودشان، فرزندان‌شان و اقوام‌شان برای همیشه از این خوان یغما متمتع باشند. لذا بسیار ظریفانه تبلیغات تفوق‌طلبی یک قوم را به نام مصلحت (!) ملی و غیره به خورد جوانان و نسل جدید خویش می‌دهند و به یک نگاه سرسری و منصفانه عملاً دیده می‌شود که اشخاص لایق‌تر و با تقواتر را فقط به نسبت منسوبیت به اقوام دیگر و لسان و مذاهب دیگر، پنهان و آشکار به بی‌علاقه‌گی، انتظار موقع‌یافتن به خیانت و حتا به بیگانه‌پرستی متهم کرده و می‌کنند. اگر من نتوانم یا نخواهم، تاریخ، خونبهای این شهدای ظلم و تهمت را که سر به هزاران می‌زند، خواهد خواست! زیرا حق تلف نمی‌شود و ادامهٔ چنین یک ظلم به انسان‌های شریف، آزادی‌خواه و دموکراسی‌طلب و مترقی که وطن‌پرستی و مردم‌گرایی شعار و سرلوحهٔ مبارزات‌شان است، ناممکن است. چون‌که خانهٔ ظلم خراب است و حقیقت پیروز می‌شود.

این اتهام‌گران و شاگردان مکتب استعمار کهن برای حفظ مقام غیرمستحق و اموال یغماکردهٔ امتیازات‌شان که به چنین اتهامات و ترور شخصیت و توطئه‌های رذیلانه دست می‌زنند، نمی‌دانند که

«واقعیات تاریخ و فرهنگ کشور» که مراعات آن طبق امر قانون اساسی به همه لازم است، عکس این اتهامات «جریان افغان ملت» را نشان می‌دهد! مثلاً خوشبختانه سلسله‌جنبان این شووینیزم عظمت‌طلبانه و تفوق‌طلبی و غلبه‌خواهی بر قومیت و لسان دیگر اقوام زحمتکش کشور که خالق فرهنگ نامدار وطن و مولد نعمات مادی این سرزمین اند، کسی[۳۶] است که در حساس‌ترین مرحلهٔ آزمون تاریخ، دفاع از مادر وطن یعنی در جنگ استقلال که لوی درستیز جبههٔ شرق بود، با سبوتاژ و خیانت نه تنها بر صف ما شکست آورد، بلکه با عقب‌نشینی شرم‌آورِ خود تا جلال آباد از طرف دولت ملی، روشنفکران متجدد و مردم آن زمان محکوم شد. جای تأسف و بسیار تعجب است که چنین شخصیت غیر ملی به نام یک رهبر ملی جا زده شود و افکار مسموم آن به صورت سیستماتیک درآمده و سیاست عملی سازمان‌های ادبی و علمی قرار گیرد و بر سر قبر آن مشاعره‌ها شود!

مرده باد تفوق‌طلبان، مرده باد امتیازخواهان، مرده باد کسانی که بر اساس تفوق‌طلبی و امتیازخواهی از اتحاد ملی واقعی جلوگیری کرده، با اعمال و حرکات تخریش‌آمیز خود نمی‌گذارند نفاق از بین برود و زخم‌ها التیام یابد!

هم‌چنین ما عقیده داریم که به قسم عکس‌العملِ این تفوق‌طلبی و تخریب بلخ تاریخی و تحقیر و تمسخر فرهنگ ملی (بومی) از قبیل جریمهٔ (قُلدُوم)[۳۷] و پاره‌کردن چپن و بالاخره غصب باغ و خانهٔ مردم، افکار ناقص انتقامی و کوتاه نظرانه در دماغ بعضی روشنفکران امتیاز از دست دادهٔ دیگر اقوام

۳۶ – بدخشی به محمدگل مهمند اشاره دارد که در زیرنویس شماره (۳۵) در بارهٔ تعصب و کارروایی‌های ویرانگرانه‌اش سخن بیشتر است.

۳۷ ـ «جریمهٔ (قُلدُوم)» یا «قلِدینگ» یکی از نمونه‌های زشت «تحقیر و تمسخر» فرهنگی مردمان بومی بوده است. در این باره در سلسله مقالات تحت عنوان «حقایق پنهان در تاریخ افغانستان یا جنایات محمد گل مهمند» از قلم استاد بسم‌الله میمنه‌گی (توردیقل میمنگی) منتشرهٔ سایت خراسان‌زمین چنین آمده است: «اجبار تا حدی درین رابطه وقیحانه و دور از احترام به حق تکلم مردم به زبان های مادری بود، که اگر در داخل صنف و یا محوطهٔ مکتب دو شاگرد اوزبیك و یا تورکمن به زبانهای مادری با همدیگر مکالمه می نمودند، مبتنی بر قوانین مکتب در آن زمان هردو جریمه و در صورت تکرار یکجا با والدین خویش مورد مجازات قرار میگرفتند.» (در تماس تلیفونی به پرسش من در مورد نوعیت و مقدار جریمه، استاد بسم‌الله خان گفت که جریمه «پولی» و مقدارش «یک پول» یا به زبان رایج آن وقت «یک پیسه» بوده است. این جریمه را جریمهٔ «قلِدینگ» نام گذاشته بودند و به افادهٔ تحقیر آمیز خود به آن «قولدونگ» نیز میگفتند.» م. کوشانی)»

و مناطق هم در جریان این ستمگری‌ها به وجود آمده که سبب عدم دُرست جوش‌خوردن اتحاد ملی بوده و از «انتیگران»[۳۸] ملی جلوگیری می‌کند. ما عملاً علیه چنین افکار تجزیه‌طلبی غیرعلمی و چنین اشخاصی در ساحه و مناطق خودمان مبارزه کرده و می‌کنیم و با آواز جهر می‌گوییم، مرده باد افکار تجزیۀطلبی! مرده باد کسانی که در راه اتحاد ملی نادانسته سنگ می‌اندازند.

همین طور ما حکومت را محکوم می‌کنیم که تنها به صورت سطحی در رادیو و اخبار و دروس معارف از «وحدت ملی» فقط به قسم نظری دَم می زند و در عمل در مقابل حقوق و وظایف از مساوات کار نگرفته خودش امتیازات را خلق کرده و آن را همچنان نگه می‌دارد. در حالی‌که می‌تواند با به‌کاربردن بعضی تدابیر جزئی بعضی از این تبعیضات بزرگ و معلومدار را که سبب انزجار دیگران است از بین ببرد، و برای دولت عصری تسهیلاتی وارد کند.

حاضرین، پولیس‌ها، مردم! این است نظریات علمی ما در بارۀ اتحاد ملی. ما به مبارزات علمی و قانونی خود ادامه خواهیم داد و از اتهامات نمی‌ترسیم زیرا: تاریخ بیست سال اخیر نشان داد و ثابت ساخت که چنین تهمت‌ها به همه مبارزین و مجاهدین نمی‌چسپد. چنانچه در دورۀ هفت محمودی[۳۹] را کشمیری و عمال پاکستان، غبار[۴۰] را شیعه و ایرانی خواندند و دهقان بدخشی[۴۱] و عبدالاول

۳۸ – بیان دیگری از انتگراسیون «integration» به معنای اتحاد اقوام و جماعت‌های اتنیکی گونه‌گون در جوامع کثیرالمله مانند افغانستان، که در آن روزگار گاهی کاربُرد داشت.

۳۹ ـ داکتر عبدالرحمان محمودی نمایندۀ مردم کابل در دورۀ هفتم شورا، مبارز نامدار و تسلیم‌ناپذیر، صاحب امتیاز جریدۀ «نداء خلق»

۴۰ ـ میر غلام محمد غبار نمایندۀ مردم کابل در همان دوره، مبارز سرشناس و صاحب امتیاز جریدۀ «وطن»

۴۱ ـ سید محمد دهقان نمایندۀ مردم بدخشان در همان دوره، مبارز و سخنور شجاع و قلم به دست توانا

تالقانی[۴۲] را نفر شوروی گفتند و که نوا [۴۳]و خیری[۴۴] حزبمُغل را ایجاد کرده اند و برات علی تاج[۴۵] و جویا[۴۶] شرکت هزاره‌ها را به مقصدی ساختند. بعدها معلوم شد که همهٔ آن‌ها مبارزین وطن‌پرست، دموکرات و اشخاص ملی و صالح و مسلمان بوده، نه حزب مُغلی در میان بود، نه شرکت هزاره‌ای،

---

۴۲ ـ عبدالاول قریشی نمایندهٔ مردم تخار در «دورهٔ هفت» مبارز جسور و خسته‌گی‌ناپذیر ضد استبداد و تمامیت‌خواهی

۴۳ ـ نظر محمد نوا شاعر و چهرهٔ شناخته شدهٔ فرهنگی فاریاب و وکیل میمنه در دورهٔ دوازدهم شورا، برادر کهتر اقای ابوالخیر خیری.

۴۴ ـ ابوالخیر خیری فاریابی اهل معارف، شاعر و فرهنگی که یک دوره به نمایندگی مردم فاریاب عضویت پارلمان را هم داشت و صدای رسای عدالتخواهی بلند کرد. او با نوشتن مضامین متعدد انتقادی و اجتماعی بر سیاست‌های تبعیضی و برتری‌جویانه رژیم وقت انتقاد کرده است.

۴۵ ـ براتعلی تاج، حقوقدان، استاد دانشگاه و از مشروطه‌خواهان نیمه نخست قرن بیستم بود. او از پیشگامان روشنفکری تاریخ جدید و مبارزان مشروطه‌خواه در افغانستان بشمار می‌آید که با میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، سرور جویا، فرقه مشر فتح محمد، عبدالحی عزیز و نورالحق هلمندی جمعیت یا "حزب وطن" را بر محور جریدهٔ «وطن» تأسیس کردند. به بهانهٔ تظاهرات بسیار وسیعی، که به دلیل مداخلهٔ دولت در انتخابات دورهٔ هشتم شورا در کابل راه‌اندازی شد سران حزب وطن نیز از جمله غلام محمد غبار، صدیق فرهنگ، فرقه مشر فتح محمد، فاروق اعتمادی، سرور جویا و براتعلی تاج زندانی شدند. براتعلی تاج از جملهٔ کسانی است که بدون محاکمه ۱۰ سال پشت میله‌های زندان ماند.

۴۶ ـ غلام سرور جویا، نویسنده، شاعر و شخصیّت مبارز ملی و آزادیخواه بود که در دو نوبت بیش از ۲۲ سال از دوران جوانی و زندگی پر افتخارش را در دخمه‌های مخوف زندان خاندان مستبد نادر سپری کرد. او با تحمل سختیهای بسیار هیچگاه مناعت خود را از دست نداد و هرگز تسلیم حاکمان جبار نشد تا آن که در دوران صدارت سردار داود در سال ۱۳۴۰ خ به صورت شک‌برانگیزی در زندان جان سپرد. او از مؤسسین حزب وطن (۱۶ جدی ۱۳۲۹) تحت رهبری میر غلام محمد غبار و همکار قلمی جریدهٔ «وطن» نیز بود

نه تجزیهٔ هرات. دیروز اشخاص ملی و دموکرات ما را دولت و قدرت‌طلبان آن روز، تجزیه‌طلب می‌نامیدند. امروز جوانان مترقی و تحول‌طلب را هم حکومت و هم قدرت‌طلبان جدید نقاب‌دار، منطقه‌پرست و سکتاریست می‌خوانند. ما در حالی که چنین اتهامات ناروا را از ریشه رد می کنیم، از تهدید و ارعاب نترسیده، سلاح مبارزهٔ اصولی و قانونی خود را جهت از بین‌بردن امتیازات خانوادگی و ستم طبقاتی و ملی به زمین نمی گذاریم و نمی گذاریم.

زنده باد مبارزاتی که بر اساس علمی برای اتحاد ملی جدید و مستحکم مردم و اقوام افغانستان از طرف روشنفکران تمام خلق‌ها و اقوام کشور صادقانه و غیورانه به عمل می‌آید. زنده باد اتحاد ملی بر اساس مساوات برادرانه!

جناب قضات محکمه! این بود خلاصهٔ مطلب یک حصهٔ خطابهٔ من که مرتجعین و تفوق‌طلبان را وارخطا نموده در صدد ترور شخصیت سیاسی من برآمده اند و به اساس راپور ناقص ضابطان قضایی و قرینه‌سازی پولیس بالای سارنوالی فشار آورده شد که از دوسیهٔ خالی و عادی من اقامهٔ دعوی کنند. شما را هم شاید با تحریکات قومی و منطقه‌ای و لسانی احاطه کرده باشند و قضاوت شما را می‌خواهند مغشوش کنند. نه تنها این خلاصهٔ خطابهٔ من و یک حصه راپور ضابطان قضایی حاکی از این است که من علیه افکار تجزیه‌طلبی تبلیغ کرده ام و شعار داده ام، بلکه مبارزات بی‌امان و پی گیر خود را هم در محضر بیش از هزار نفر در پارک کوچک پیش روی هوتل سپین‌زر در بین ساعات ۲-۵ بعد از ظهر روز پنج‌شنبه ۱۱ ثور ۱۳۴۸ اعلان کرده ام.

حصهٔ هفتم: قطعاً مخالف مواد ۳۲ و ٤٠ قانون‌اساسی رفتار نکرده ام!

۱ ـ مادهٔ ۳۲:[۴۷]

فقرهٔ اول: اجتماع است. این‌جانب فقط در یک اجتماع که آن هم میتینگ (جلسه) بوده نه مظاهره در پارک کوچک بانک تجارتی با استفاده از حکم مادهٔ ۳۱ خطابه ایراد کرده ام که برای «مقاصد جایز» و «صلح‌آمیز» آن هزاران شاهد و دلیل دارم؛ اما پولیس بفرماید، عکس آنرا با غیر قانونی‌بودنش را ثابت کند.

فقرهٔ دوم: جمعیت است. کدام جمعیت تأسیس نکرده و عضو هیچ جمعیتی ادبی سیاسی و غیره نیستم و حتا فعلاً خوشبین هیچ جمعیتی نیستم؛ پولیس هیچ‌گونه سندی ندارد و فقط ادعاست.

فقرهٔ سوم: احزاب است. قانون احزاب در راه است و تا حال در کشور هیچ‌گونه حزب رسمی وجود ندارد و این تهمت پا در هوا است، زیرا حزبی که نباشد، سخن عضویت در میان نمی‌آید.

۲ ـ مادهٔ ۴۰:[۴۸]

چهار فقرهٔ آن را کاملاً مراعات کرده ام. پولیس دلیلی برای تخلف من ندارد و حتا از مراعات و عملی‌کردن فقرهٔ پنجمی آنست که گرفتار و تحت نظارت واقع شده ام، زیرا:

ـ وقتی که از صیانت منافع وطن علیه زابلی و ناشر انتقادی کرده ام، مورد بازپرسی ناحق قرار دارم.

---

۴۷ – **ماده اینست: «ماده سی و دوم:** اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی، معنوی مطابق احکام قانون جمعیتها تأسیس نمایند. اتباع افغانستان حق دارند مطابق به احکام قانون احزاب سیاسی تشکیل دهند مشروط بر اینکه:

۱ ـ هدف فعالیتهای حزب و مفکوره‌های که تشکیلات احزاب به روی آن بنا شده مناقض ارزشهای مندرج این قانون اساسی نباشد.

۲ ـ تشکیلات و منابع مالی حزب علنی باشد.

حزبی که مطابق به احکام قانون تشکیل می‌یابد بدون موجبات قانونی و حکم ستره محکمه منحل نمی‌شود.»

۴۸ – ماده اینست: «**ماده چهلم:** پیروی از احکام قانون اساسی، وفا داری و احترام به شاه، اطاعت به قوانین، رعایت نظم و امن عامه، صیانت منافع وطن و اشتراک در حیات ملی وظیفهٔ تمام مردم افغانستان است.»

ـ وقتی که می‌خواهم در حیات ملی اشتراک کنم و به حیث روشنفکر در تنویر مردم بپردازم، گرفتار می‌شوم.

در بارهٔ مادهٔ ١٣٦[٤٩] اصول‌نامهٔ امنیت عامه:

از اهالی مملکت فقط در نقاط تاریک گذاشته‌شده، درین سال‌ها بین منگل و جاجی، از سوء اداره جنگ و قتالی را شنیده ام. در مرکز کشور این سخن‌ها هیچ مطرح نیست، مورد ندارد. لطفاً پولیس بگوید من کدام حصهٔ اهالی کابل را علیه کدام حصهٔ دیگر آن تحریض و تحریک کرده ام. دادخواهی مظلومان از ظالمان، جنگ اهالی بین هم نیست! ظالم را از اهالی نمی‌شماریم و هیچ قانونی در جهان وجود ندارد که از ظالم و کرامت انسانی آن که ندارد حمایت کند. و هم کدام غارت در کابل واقع نشده است.

بی‌نظمی عمومی در کشور و حتا در نظم شهر کابل رخ نداده، بی نظمی پوهنتون به کسی که نه محصل باشد و نه استاد و نه از آن طرف گذشته باشد و نه شواهدی به ارتباط آن وجود داشته باشد، جز به مسؤولان غلط امور، به کسی دیگر تعلق نمی‌گیرد. شما بی‌نظمی عمومی را ثابت کنید و بعد تطبیق جزای چنین ماده را بخواهید.

---

۴۹ – ماده اینست: «مادهٔ ۱۳۶: هر شخصی که اهالی مملکت را به جنگ و قتال علیه یکدیگر، تحریض و تحریک کند و این عمل او باعث قتال نگردد. مگر از آن بینظمی عمومی و غارت نشأت کند. به حبس از سه تا پنجسال با یا بدون اعمال شاقه، محکوم میگردد.»

در بارۀ مادۀ ۱۳۲[۵۰] اصول‌نامۀ امنیت عامه:

«هر شخصی که برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور فقرات (۱) و (۳) مادۀ (۵۸) و مادۀ (۱۳۰) و (۱۳۱) تبلیغ شفاهی یا تحریری بنماید ...»

فقرۀ (۱) مادۀ (۵۸): تأسف است که با همه تذکرات باز فرق میان دولت و حکومت نمی‌شود. انتقاد از حکومت با قیام مسلح یا تبلیغ شفاهی آن مستقل یا با مشارکت دولت خارجی چقدر فرق ماهوی دارد. چنین تهمت عظیم و بی‌احتیاط پولیس و سارنوال در جملۀ اشاعۀ غلط رفته، اذهان را مغشوش و تحریک می کند، باید تعقیب شود.

اولاً ـ بر ضد دولت قطعاً گپ نزده ام یا تحریری نکرده ام؛ زیرا سرزمین و مردم مورد احترام من بوده و قوۀ عامل باید قانونی باشد.

ثانیاً ـ به قیام مسلح، جوالی و دکاندار را کسی جز کدام دیوانه دعوت نمی کند. این گفته یا نوشته را قطعاً ننموده ام.

---

۵۰ – **مادۀ ۱۳۲** و مواد مورد نظر در آن به ترتیب اینست:

۱ ـ «مادۀ ۱۳۲: هر شخصی که برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور فقرات (۱) و (۳) مادۀ (۵۸) و مادۀ (۱۳۰) و (۱۳۱) تبلیغ شفوی و یا تحریری بنماید، به حبس از سه تا هفت سال محکوم میگردد.»

۲ ـ «مادۀ ۵۸: هر مامور دولت که مرتکب یکی از جرایم ذیل گردد، به اعدام محکوم میشود:

«۱» – برضد دولت افغانستان مستقلاً یا با مشارکت افراد یا دولت خارجی قیام مسلح بنماید....

«۳» – برای انفصال جزئی از خاک افغانستان یا علیه تمامیت ارضی یا استقلال آن، اقدام بنماید...»

۳ ـ «مادۀ ۱۳۰: هر شخصی که برای از پاانداختن سلطنت افغانستان اقدام کند، به اعدام محکوم میگردد.»

٤ ـ «مادۀ ۱۳۱: هر شخصی که اردو یا مردم افغانستان را به قیام مسلح علیه حکومت افغانستان تحریض نماید، به اعدام یا حبس دوام با اعمال شاقه محکوم میگردد.»

ثالثاً- بهتان دولت خارجی بسیار تحریک‌آمیز و افسانه است. کدام دولت خارجی!، چنین ارتباطی خیانت ملی است که وطن‌پرستان مثل ما از آن همیشه بری بوده و چنان وطن‌فروشانی هم معلوم است که خارج رفت و آمد دارند!

فقرهٔ (۳) مادهٔ (۵۸):

علیه تمامیت ارضی افغانستان فقط شاه شجاع‌ها و امیر محمد یعقوب‌ها و امیر عبدالرحمن خان‌ها اقدام کرده اند و کسانی که امروز در حکومت در مسألهٔ پشتونستان تعلل می‌ورزند هم، معلوم اند. و همیشه خون ملت و مردم بوده که به خاطر استقلال ریخته است. چنین افترای عظیم را هم به وطن‌دوستان رد می‌کنیم. و چنین تخویف‌ها هم سبب این شده نمی‌تواند که ما علیه تبعیضات طبق مادهٔ (۲۵) قانون اساسی سخن نزنیم یا تطبیق ماده‌های ۳۸ و ۳۹ را که برای رفع امتیازات، قانونی است نخواهیم. علیه تبعیضات سخن‌زدن چیزی، انفصال جزئی از خاک چیز دیگری است. ما با خود تعهد کردیم که برای حفظ تمامیت ارضی کشور و استقلال آن فداکاری بی‌نظیری خواهیم نمود و در این راه جان خواهیم داد. مادهٔ اول قانون اساسی را کاملاً می‌دانیم.

تبلیغ مادهٔ ۱۳۰:

این تهمت هم بسیار بزرگ و همان قدر هم غلط است زیرا ما علیه چیزی که برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور ضرور باشد نه اقدام و نه تبلیغ کرده ایم. ماده‌های ۱، ۷ و ۴۰ قانون اساسی را می‌دانیم و اطاعت می‌کنیم.

تبلیغ مادهٔ ۱۳۱:

این را هم مانند فقرهٔ (۱) مادهٔ (۵۸) جدأ رد می‌کنم و مفهوم حکومت در این ماده که قبل از قانون اساسی نوشته شده با مفهومی که حالا در قانون اساسی آمده فرق حقوقی دارد. در این‌جا تقریباً مرادف دولت ذکر شده است و آنرا در فقرهٔ (۱) مادهٔ (۵۸) رد کرده ام و انتقاد از حکومتِ جدا از سلطنت و مسؤول پارلمان طبق مادهٔ (۲۶) و (۳۱) قانون اساسی از حقوق افراد است.

مادهٔ (۱۴۱) اصول‌نامهٔ جرایم را این‌قدر توسعه نداده و مبتذل نسازید:

«مأمورین را توهین کرده...».

یک نفر افغانِ با مطالعه، در سرزمینی زندگی کند که مواریث تاریخی و فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی آن در مقوله‌های مختصر **پندار نیک، کردار نیک و رفتار نیک** تجلی کرده باشد و به حیث یک مسلمان‌زاده از آن همه تعلیمات اخلاقی اسلام آگاه باشد؛ بالاخره زندگی شخصی آن، طوری باشد که در طول سی سال همشهریان، معلمان، استادان و آمران او در دوره‌های مکتب، فاکولته و اداره با شهادت اشخاص و دفتر سجل رضایت کامل داشته، علاوتاً در اثر اشتغال و مطالعات در علم فلسفه، هنر و اخلاق، یک هومانیست (انسان دوست) باشد، در اعمال و برخورد شخصی همیشه گذشت و ترحم را مراعات کرده و از کلمهٔ تجاوز نفرت داشته و فقط در مقابل آن به دفاع برخاسته باشد، چطور به انسان‌های مجبور و معذور توهین می کند.

جناب قضات**!** شب‌های بسیار با ارزش جوانی من در مطالعهٔ شعر و ادب تصوفی و اخلاقی به سپیده دم رسیده و قلبم مالامال از دوستی انسان و عواطف عالی بشری است. هیچ‌گاه بچه‌گانه و غیرعالادنه به روی هیچ کس قفاق نزده ام و شخصیت انسانی کسی را به شمول افراد و مؤظفین پولیس توهین و جریحه‌دار نساخته ام؛ زیرا تمام آن‌ها فرزندان زحمتکش اطراف و نواحی کشور بوده، از نگاه سیاست و تبلیغ هم باشد، به اعمال این‌گونه ناسنجیده دست نمی‌زنم و خود را بدنام نمی‌سازم. زیرا به تجدید تربیت و تفهیم آنها معتقد بوده، آن‌ها را این چنین از خود نمی‌رانم. این تهمت غیر واقعی، غیر اخلاقی و غیر منطقی را نه تنها به شدت رد می کنم بلکه یک عالم تأسف را هم بدرقهٔ آن می‌نمایم که پولیس عصری ما برای اجرای دستورهای متنفذین مورد انتقاد جوانان و مبارزین به چنین جعلیات بی‌پایه و اساس و خجالت‌آور دست می‌زند. من ثابت کرده می‌توانم که در جریان چهار سال اخیر افراد و مؤظفین پولیس را به جز از فاصله‌های ده بیست متری ندیده ام و هیچ یک گفت‌وگو و مشاجره‌ای میان من و یکی از افراد و مؤظفین واقع نشده است. من اعلان می کنم با وجود آن که طبقات حاکمه و حکومت‌ها همیشه از راه تطمیع و تهدید، شاهدِ خریده‌گی و ساخته‌گی در مقابل اشخاص بی‌گناه آورده اند. حال اگر دو فرد از مؤظفین خورد رتبهٔ پولیس را به محکمه حاضر کنند که با قید قسم در حاضربودن من به توهین کردن من شاهدی بدهند، آفرین می گویم زیرا فکر می کنم حد اقل شرم انسانی، شرافت مسلکی و ایمان مسلمانی در میان این اشخاص باقی است.

جناب قضات**!** کسانی که فرزند حقیقت و طالب عدالت اند و به راه روشنی، خیر و فلاح جامعه روانند و شرافتمندانه به مبارزه علیه ظلم و اجحافات برخاسته اند و خودشان برخلاف تعذیب، تحقیر، توهین

و ستم اند؛ هیچ‌گاه به مأمور مجبور و مظلوم توهین نمی‌کنند؛ اما من در خطابهٔ تاریخی‌ام از دست‌گاه پولیس به صورت کامل انتقاد صریح و روشن کرده و گفته ام که پولیس باید پولیس دولت باشد و تحت تأثیر فلان صدراعظم، وزیر داخله و والی نرود. اخبار «مساوات»[۵۱] را به اطراف نبرد و تعهدنامه‌های «دموکرات مترقی»[۵۲] را دسته دسته از اطراف به کابل نیاورد و امثال آن و پولیس دولت ما باید ملی باشد. توأمیت و ارتباط آن با پولیس آلمان غرب و غیره به استقلال ملی ما صدمه می‌زند؛ چنانچه در جریان بعضی حرکات توطئه‌آمیز مهاجرین مقیم آلمان و رفت و آمدهای مشکوک عناصر معلوم‌الحال بین‌المللی با وجود نشرات رادیویی ممالک ذیعلاقه طوری که احساس شد، پولیس آلمان‌دیدهٔ ما خود را آرام گرفت. و در این حصه هست مطالبی که گفتن آن در این‌جا خلاف مصالح ملی و منافع عالیهٔ کشور است. و از این خودمانی‌های غیرقانونی که وکدام مقام تضمین می‌کند که در یک حادثهٔ مثل جنگ بین‌المللی دوم، این دست‌گاه عریض و طویل که گویا برای امنیت عامه است و به خرچ مردم تمویل می‌شود، به نفع این استادان امروزی و خلاف مصالح ملی و منافع کشور نه‌چرخیده باشد! من به حیث یک وطن‌پرست این اعلام خطر را داده ام و اگر غرض از توهین کذایی این باشد و من باید از طرف استعمار آلمان غرب گوش‌مالی ببینم، شما به مسؤولیت عظیم ملی و تاریخی خود جداً متوجه باشید که آلهٔ دست پولیس آلمان غرب و شاگردان جیره خوار آن نشوید!

نتیجه و خاتمهٔ دفاعیه

قضات محترم دیوان حقوق عامهٔ محکمهٔ ولایت کابل!

این‌جانب محمد طاهر بدخشی دارندهٔ ورقهٔ تابعیت ۹۷۰۳۴۸، عضو علمی ادارهٔ تالیف و ترجمهٔ معارف در روز ۱۱ ثور ۱۳۴۸ مطابق روز بین‌المللی کارگر در بین ساعت دو و پنج بعد از ظهر در حالی‌که در شهر کابل سه میتینگ و تظاهر دیگر هم در پارک زرنگار، پل باغ عمومی و آبدهٔ میوند در جریان بود، در پارک کوچک غرب پشتنی‌تجارتی بانک در یک جلسه یعنی میتینگ

---

۵۱ – ۵۲ ـ جریدهٔ «مساوات» ارگان نشراتی حزب «دموکرات مترقی» که مؤسس آن محمد هاشم میوندوال صدر اعظم وقت بود و از جون ۱۹۶۶ به نشرات آغاز کرد.

مسالمت‌آمیز، نظر به خواهش یک تعداد شاگردان، کارگران و اهالی برای سه ساعت یک خطابه داده ام.

اساس این خطابه را تبلیغ و تشریح آرزوی تطبیق مادهٔ (۳۷) قانون اساسی تشکیل می‌داد که واضحاً می‌گوید: «هدف عمدهٔ قوانین ... حقوق و منافع اصناف کارگران حمایت شود، شرایط مساعد کار فراهم شود، روابط بین کارگران و کارفرمایان به صورت عادلانه و مترقی تنظیم یابد». البته شما حمایه و دفاع از حقوق این طبقهٔ محروم را مانند پولیس، گناه نمی‌دانید، و در ضمن راجع به مسایل مهم جاریهٔ بین‌المللی و ملی هم حرف زده ام. خطابهٔ این‌جانب مفصل‌ترین و ترویجی‌ترین خطابه‌های سال ۴۸ بود که به صورت آرام و عادی آغاز و دوام کرده (چنانچه در جریان آن اکثر حاضرین که از اهالی دکانداران، کسبه، جوالی‌ها و مأمورین و بعضاً محصلین بودند، در چوکی‌ها و زمین قیرشدهٔ پارک و دندانه‌های آن نشسته بودند)، مسالمت‌آمیز و آرام، مانند یک کنفرانس علمی خاتمه یافت. چنانچه دونفر ضابطان قضایی این‌قدر شرافت دارند که این شهادت را بدهند.

قضات محترم! نمی‌توان تنها به گفتن (کُلوا واشربوا) کسی را محکوم کرد بلکه (و لا تُسرفوا) هم گفته شده است. از شما به حیث قضات با صلاحیت قانوناً می‌خواهم در بارهٔ این خطابه تحقیق کنید و معلومات نمایید؛ بالاخره آن را به‌حیث یک کل در مجموعش درک، قضاوت و بعد حکم کنید. روحیه و طرز ادای مطالب و نتیجه‌گیری این خطابه و میتینگ کاملاً قانونی و «جایز» و به منافع عالیهٔ ملی کشور بود. شما حتا از این ثبت ناقص آن و این ضابطان ضبط در غیاب من با قید قسم راجع به آن خطابه می‌توانید معلومات بگیرید و از مشاهدانی که حاضر بودند این هم‌کاری را بخواهید. از آن جمله **علاوه بر مطالبی که در متن دفاعیه آمده، در این خطابه همان طوری‌که از سازش عمدهٔ ابن‌الوقت‌ها، استفاده‌جویان و تاجران سیاسی با خاینین، صاحب‌امتیازان و محافظه‌کاران و سوق‌دادن جریان‌های سیاسی به راه‌های غلط و جلوگیری ظریفانه از نهضت‌ها حرف زده ام، از انارشی‌گری و ماجراجویی جداً نکوهش کرده و عاملین آنها را برحذر ساخته ام.**

در آخر در حالی‌که علم‌آوری عمیقانهٔ شما را در بارهٔ این خطابه به حیث یک کل با روحیه و نتیجهٔ آن می‌خواهم، محکمه را به نمایندگی قوهٔ قضاییه که یک رکن مستقل و تطبیق‌کننده و تفسیرکنندهٔ قانون اساسی و قوانین دیگر است، می‌خواهم که بداند:

به منظور تطبیق:

«دموکراسی سیاسی»: از حکومت انتقاد کرده ام و می‌خواهم در جریان‌های سیاسی کشور سهم بگیرم.

«دموکراسی‌اقتصادی»: روابط ظالمانۀ تولیدی میان صاحبان وسایل تولید اجتماعی و زحمتکشان را تقبیح و تجدید اساسی آن را طبق قوانین عادلانه خواستار شده ام و خواهانم.

«دموکراسی اجتماعی»: علیه تمام تبعیضات مشهود در ساحه‌های مختلف حیاتی مردم با استناد مادۀ ۲۵، ۳۸ و ۳۹ بیانات داده ام و محو و رفع هرچه زودتر آنها را خواسته و مِن‌بعد هم می‌خواهم. این حق را از حقوق و وظایفی می‌دانم که مادۀ ۲۶ قانون اساسی به من و دیگر مردم داده است. و شما مکلف اید از این حقوق حمایه کنید و آزادی گویندۀ آن را احترام کنید.

«آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است و انفکاک نمی‌پذیرد. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد. هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد. هیچ کس را نمی‌توان مجازات نمود مگر بر طبق حکم محکمۀ با صلاحیت که بعد از محاکمۀ علنی و حضوری صادر گردیده باشد ... برائت ذمه حالت اصلی است ... اقرار به جرم عبارت از اعترافی‌ست که متهم به رضای کامل در حالت صحت عقل... در حضور محکمۀ با صلاحیت می‌نماید ... ».

جناب قضات! آخرین کلام من در پایان این محاکمۀ تاریخی این است:

که این‌جانب نظر به عقیدۀ اجتماعی و افکار فلسفی‌ام، نخواستم در دفاعیه‌ام تنها حقوق شخصی‌ام را ادعا و فقط از خودم دفاع کنم، چون که به گفتۀ یک نویسندۀ دانشمند و بزرگ اجتماعی:

«در چنین محیطی، جریان پُر هرج‌ومرج برای ریشه‌کن‌کردن آزمندانۀ یکدیگر حکمفرماست. همه دشمن یکدیگرند. هرفرد، تنها برای پُرکردن جیب و شکم خود در این جنگ کثیف شرکت می‌جوید و هرلحظه نگاه‌های محتاطانه‌ای به اطراف می‌اندازد تا مبادا گلویش به چنگ همسایه‌اش بیفتد. در آشفتگی این مبارزۀ

خسته‌کننده و وحشیانه، بهترین نیروهای معنوی در راه دفاع از خود تلف می‌شود و خلاقیت معنوی افراد در راه تنظیم استراتیژی حقیر دفاع از خود برباد می‌رود».

لاکن وقتی‌که صاحبان قدرت علیه مبارزان اجتماعی چنین برخورد نادرست و ناجوانمردانه می کنند، باید از سخن بالزاک نویسندۀ فرانسوی کمک گرفت تا حریف بهتر افشاء شود:

«کشتن انواع و اقسام دارد. کشتن فرد یا افراد خانواده‌ای به گونه‌های مختلف نیز ممکن است: تهمت بستن و بهتان زدن نوعی از کشتن و نابودساختن به شمار می‌رود.

یا قطع معاش کسی و دچار مضیقه‌ساختن دودمانی نیز نوعی از انهدام است.

به همین جهت اسلحه تنها تفنگ و هفت‌تیر و شمشیر نیست بلکه:

افترا، **قضاوت نادرست** و اِعمال نفوذ برای از بین‌بردن حقی، از خطرناک‌ترین سلاح‌ها محسوب می‌شود که بی‌هیاهو، بی‌جاری‌شدن خون و بی‌به‌یک‌سوافتادن جسد بی‌جانی، می‌تواند یک انسان را به مرگ تدریجی و نابودی نامرئی در زندان دچار سازد و خاص ناجوانمردان است که **با پنبه سر می‌بُرند.**». اما به گفتۀ قهرمان جاوید نهضت ملی ایتالیا:

«برای انسان کامل، عشقی برتر از آن وجود ندارد که برای زندگی مردمش جان شیرین خویش را هدیه کند». پایان

۱۵ سنبله ۱۳٤۸ مطابق ٦ سپتامبر ۱۹٦۹

زندان ولایت، کابل

م. طاهر بدخشی

این **دفاعنامه** در یک محاکمه‌ای که از طرف نویسنده، به نام «**محاکمۀ نیمه علنی ـ نیمه نظامی**» خوانده شد بعد از اعتراضات ... ساعت ۱۱ روز یکشنبه ۲۰ میزان ۱۳۴۸ مطابق ۱۱اکتوبر ۱۹۶۹ قرائت شد که دو ساعت و ۱۵ دقیقه (۱۳۵ دقیقه) را در بر گرفت؛ یعنی ساعت یک و پانزده بعد از ظُهر ختم شد.